

سربازان گمنام امام زمان و جنبش ملی دموکراتیک آذربایجان

مهران بهاری نوشته‌ی کشکول واره‌ی مطولی تحت عنوان «عملیات عفرین و خوی خیانت‌پیشگی- تروریست‌پروری تورک‌های چپ ایرانی و آذربایجان‌گرایان پان‌ایرانیست» منتشر کرده و سایت تریبون نیز آن را بازپخش کرده است. استناد من در اینجا به متنی است که تریبون انتشار داده است. مهران بهاری عملیات شاخه‌ی زیتون ارتش تورکیه در شمال غرب سوریه را بهانه کرده تا هرآنچه دل‌اش خواسته از جعل و دروغ و تهمت و لجن‌پراکنی از موضع نژادپرستانه‌ی «تورک‌گرا» علیه انقلاب مشروطه، نهضت خیابانی، پیشه‌وری، فرقه دموکرات آذربایجان، حکومت ملی آذربایجان، کردها، اقلیت‌های مذهبی و البته علیه چپ‌ها و... نثار کند. مقدمه با این جمله شروع می‌شود: «با آغاز عملیات شاخه‌ی زیتون... تعداد بی‌شماری از فعالین سیاسی تورک‌تبار همراه با محکوم کردن این عملیات، علنا و یا ضمنا از اشغال یک چهارم سوریه مدافعه کردند. ... توسعه‌طلبی، اشغالگری و الحاق‌طلبی «پکک»-«کجک» در سوریه مورد حمایت همه‌جانبه‌ی تبلیغاتی، مالی، سیاسی و نظامی مرتجع‌ترین بنیادگرایان دینی مسیحی و موسوی عصر ما (فعلا به سردمداری ترامپ-تانیاهو) و کاملا مورد تأیید نژادپرستان آریایی است. شماری از این افراد (بهزاد کریمی، محمدرضا شالگونی، رضا دقتی، محمد ارسی،...) هم چندی قبل، از اشغال سرزمینهای تورکمان و عرب در شمال عراق و در راس آنها منطقه‌ی نفت‌خیز تورکمان و عرب‌نشین «کرکوک»... و الحاق این سرزمینهای غیرکردی به «اقلیم کردستان» توسط نیروهای مسلح کردی، باز تحت حمایت تبلیغاتی، مالی، سیاسی و نظامی مرتجع‌ترین مراکز بنیادگرایان دینی مسیحی و موسوی (فعلا به سردمداری ترامپ-تانیاهو) و نژادپرستان آریایی، مدافعه نموده بودند.»

در همین مقدمه چند خطی موضوعات متعددی جلب توجه می‌کند: از همان اول ما با یک نژادپرست تورک‌گرا (که تاکید به تبار ترک دارد!) طرف حساب هستیم. برجسته کردن و تاکید بر اشغال یک چهارم سوریه توسط کردها - که اشغالگر و تروریست می‌نامد - بمعنای دفاع زیرکانه از بشاراسد هم پیمان استراتژیک جمهوری اسلامی است. و در ادامه با ادبیات حکومت اسلامی در باره آمریکا و اسرائیل حرف می‌زند و برای توجیه «بنیادگرایی دینی» جمهوری اسلامی و موجه جلوه دادن حکومت دینی، دولت‌های آمریکا و اسرائیل را «بنیادگرایان دینی مسیحی و موسوی» مینامد. در حالیکه دولت‌های آمریکا و اسرائیل، هر دو دولت‌های سکولار هستند. و سیاست‌های این دولت‌ها ربطی به دین ندارد! سپس از (بهزاد کریمی، محمدرضا شالگونی، رضا دقتی، محمد ارسی) **1** بعنوان نژادپرستان آریایی نام می‌برد و بعد اضافه می‌کند که «شماری از این افراد (بدون اینکه روشن کند که کدام یک از این افراد) از اشغال سرزمینهای تورکمان و عرب در شمال عراق و الحاق این سرزمینهای غیرکردی به «اقلیم کردستان» مدافعه نموده بودند.»

این از شگردهای بهاری است که راست و دروغ را به هم بیافد، جعل کند و اسامی و شخصیت‌های متفاوت مختلف‌العقیده را کنار هم بچیند تا نتیجه دلخواه خود را بگیرد. و در همین مقدمه قوای مسلح جمهوری اسلامی را که در درگیری با پیشمرگه‌های کرد به هلاکت می‌رسند را «شهید آذربایجان» می‌خواند!

دشمنی با کردها و توجیه سیاست سرگوبگرایانه‌ی جمهوری اسلامی در کردستان

مهران بهاری در توجیه حمله ی نظامی ترکیه به «عفرین» می نویسد: «عملیاتهای اخیر ارتش تورکیه در شمال سوریه تحت نامهای «سپر فرات» و «شاخه ی زیتون»، از تلاشهای این دولت برای مقابله با پروژه امپریالیستی («کردستان بزرگ») است». اضافه میکند: «در سوریه، «روژاوا» و «کردستان سوریه» و ... وجود ندارد.» اینها را میگوید تا فضا سازی کند و نتیجه بگیرد که «حزب دمکرات کردستان و کومله و پکک و پژاک، ... احزاب دمکراتیک نبوده گروههای اشقیاء و تروریست کردی اند.» و ادامه میدهد: «تروریسم- توسعه طلبی کردی، یک تهدید مشترک برای ملت تورک ما و تورکیه است».

روشن است که بهاری ها نباید طرفدار ترکیه ی کمالیست سکولار و لائیک باشند. جمهوری لائیک ترکیه ی بعد از فروپاشی عثمانی که توسط کمال آتاتورک تاسیس شد، در نفی وضدیت با خلفای عثمانی بود. بی سبب نیست که در تمام این نوشته طولانی بکرات از امپراتوری عثمانی تعریف و تمجید میشود اما تنها یک بار از حاکمیت کمالیست اسم برده میشود و آنهم در رابطه با اخراج رسولزاده از ترکیه است!

مهران بهاری با اردوغان هم همدلی ندارد: «از ضربات حیاتی که اردوغان و حاکمیت اسلامی او بر دولت و ملت تورکیه تحمیل کرد و مستقیماً با ما نیز مرتبط می باشد گسترش تروریسم و مشروعیت توسعه طلبی کردی است. سیاستهای فاجعه آمیز اردوغان در دهه ی اخیر باعث گشتند پکک که در اوایل دهه ی نخست قرن بیست تقریباً در حال متلاشی شدن بود، دوباره جان گرفته مشروعیت جهانی کسب کند.» (حتماً منظور اوایل دهه ی قرن بیست و یک است!)

پ. ک. ک در حال متلاشی شدن نبود. تا وقتی ستم ملی در رابطه با کردها در ترکیه حاکم است تشکیلات هایی از نوع پ. ک. ک وجود خواهند داشت. همانگونه که در ایران نیز تا وقتی تبعیص و نابرابری و ستم ملی وجود دارد، تشکل های ملیت های تحت ستم نیز به اشکال گوناگون وجود خواهند داشت. (البته پس از برچیده شدن ستم ملی، ملیت ها بطور طبیعی ساختار های حزبی و تشکیلاتی متناسب با شرایط جدید کشور خواهند داشت)

طیب اردوغان حتی حزب دموکراتیک خلق ها (ه.د.پ) را، که از هر صد نفر در ترکیه بیش از ده نفر به آن حزب رای داده اند، تحمل نمیکند و رهبر آن حزب - صلاح الدین دمیر تاش - را بگفته رهبر حزب کمالیست جمهوری خلق ترکیه - کمال قلیچدار اوغلو - بدون کوچکترین دلیل و مدرک زندانی میکند.

تامل بر انگیز است که چطور مهران بهاری از خلفای عثمانی که خودشان را نماینده خدا بر روی زمین میدانستند (بمانند ولی مطلقه فقیه - آقای خامنه ای) دفاع میکند، ولی با اردوغان که گام به گام میخواهد ترکیه را به دوران عثمانی برگرداند، مخالفت می کند. به نظر میرسد در اینجا و در این موضع گیری مهران بهاری رقابت جمهوری اسلامی ایران با ترکیه ی طیب اردوغان در منطقه نقش مهمی بازی میکند.

مهران بهاری سپس به حزب دموکرات کردستان و قاسملو می پردازد: «پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران تروریستهای کردی حزب دمکرات کردستان درست یک روز پس از انقلاب در ۲۳ بهمن به دستور عبدالرحمن قاسملو که تا آن زمان در بغداد و مهمان حزب بعث بود، به شهربانی و ژاندارمری ساوجبلاغ - مهاباد حمله کرده آنها را خلع سلاح نمودند. یک هفته بعد در ۳۰ بهمن به پادگان ساوجبلاغ - مهاباد حمله کرده تمام سلاحها و مهمات شامل اسلحه های سنگین آنها غارت نمودند...»

مهران بهاری، عبدالرحمن قاسملو را تروریست مینامد تا ترور قاسملو توسط جمهوری اسلامی را توجیه و بحق جلوه دهد. قاسملو عمدتاً در چک اسلاواکی سکونت داشت. آقای خمینی و همفکران ایشان مدت

طولانی تری «مهمان حزب بعث» بودند. این از شیطنت های کثیف وزارت اطلاعات است که می خواهد قاسملو را عامل دولت عراق نشان دهد.

مردم انقلابی در انقلاب به شهربانی ها و ژاندرمری ها و پادگانها یورش میبرند و آنها را خلع سلاح میکنند. مگر در تهران به کلاتری ها و پادگان ها یورش نبردند؟ در انقلاب آتی نیز اگر حکومت عقب نپوشند و تسلیم اراده مردم نشود و ارتش و سپاه مقاومت کنند، طبیعی است که مردم انقلابی ساکت نخواهند نشست و انقلابی عمل خواهند کرد!

و در ادامه از موضع جمهوری اسلامی به جنگ نقده می پردازد: «در فروردین ۱۳۵۸ به امر قاسملو تروریستهای کرد اقدام به تظاهرات و تجمع مسلحانه با شرکت چندین هزار فرد مسلح در نقده، شهری با اکثریت جمعیتی تورک کردند. مردم تورک شهر، با صدور بیانیه ها و ارسال عریضه های متعدد به برگزاری این تجمع اعتراض کرده، خواستار لغو آن شدند. اما قاسملو مصر بود. زیرا هدف وی ایجاد درگیری و خونریزی، تدهیش و فراری دادن اهالی تورک شهر که همه بی سلاح بودند و سپس اشغال شهر استراتژیک نقده بود.» و در ادامه مهران بهاری روایت چمران را از حوادث نقده نقل میکند. روایت چمران روایت یکطرفه ی نماینده ی دولت سرکوبگر است و اعتباری ندارد.

هدف قاسملو ایجاد درگیری و خونریزی و فراری دادن اهالی ترک نبود. عبدالله حسن زاده (دبیر کل سابق حزب دموکرات کردستان ایران) سالها بعد در گزارشی که از جنگ نقده میدهد مینویسد: «حزب دموکرات میخواست گردهمایی نقده از میتینگهای شهرهای دیگر، منسجم تر و بزرگتر باشد تا در آن علاوه بر تشریح سیاستهای حزب، بر ضرورت حفظ مناسبات برادری و همکاری بین دو خلق کرد و آذربایجانی نیز تاکید بگذارد و مبنای جدیدی را برای مبارزات مشترک فرزندان دو خلق پی ریزی کند. ... در ابتدای رسمیت یافتن گرد همایی، در حالیکه هنوز شهید دکتر قاسملو اولین جمله های گفتار خود را قرائت نکرده بود، از داخل و خارج محل گردهمایی تیر اندازی شروع شد بدون آنکه معلوم شود از کجا و به طرف چه کسی تیر اندازی میشود. مزدوران طبق طرح مشخصی عمل کرده و برای برهم زدن گردهمایی فراتر از آن برای ناکام گذاشتن اهداف این میتینگ آشتی جویانه، در چندین نقطه سنگر گرفته بودند. گردهمایی اجبارا بهم خورد و در آشوبگری نیروهای مرتجع و ضد مردمی جنگ نا خواسته ای بر دو ملت کرد و آذری تحمیل شد... این جنگ تأثیری منفی بر روابط دوستانه و برادرانه ی میان دو خلق کرد و آذری برجای گذاشت که هنوز هم اثرات آن بکلی از میان نرفته است.» وی ادامه میدهد: «چنانکه قبلا نیز ذکر کردیم، شکی در این نیست که این جنگ حاصل یک توطئه خائنه ی پسمانده های رژیم شاه و مزدوران رژیم اسلامی بر علیه مردم کرد و حزب دموکرات بود. اما بهیچ عنوان هم نباید از خطاهای حزب دموکرات بگذریم. واقعیت این است که دوری رهبران حزب دموکرات بمدت چندین سال از کشور و در عین حال پاره ای احساسات نپخته مسئولین حزب در نقده، باعث شدند که حزب دموکرات حساسیت شرایط و اوضاع این شهر را آنچنانکه لازم بود درک نکند و متوجه نشود که تشکیل یک گردهمایی ده ها هزار نفره، در حالیکه قسمت اعظم آنان نیز مسلح بودند، میتواند چه عواقب وخیمی بدنبال داشته باشد.» 2

مهران بهاری ادامه میدهد: «در روزهای نخستین آغاز تهاجمات تروریستهای کرد به شهرها و روستاهای تورک، خبری از دولت مرکزی و نیروهای امنیتی آن نبود. ... و این بار اردوی عثمانی هم نبود که به کمک آنها بشتابد... خود مردم تورک بودند که خودجوش در گروههای کوچک گرد آمدند، مسلح شده و بنا به غریزه ی

صیانت نفس و حب وطن به نبرد با گروه‌های تروریست کرد پرداختند. این، همان حب وطنی است که یک صد سال قبل باعث شده بود جمشیدخان افشار اورومی و کاظم‌خان پاشا و جبار باغچه‌بان و بالازر خانیم و آخان بیگ و ... هم دست به سلاح برده، به بسیج مردم و دفاع از آنها و وطن تورک بپردازند. در راس یکی از این گروه‌های مردمی حجت الاسلام غلامرضا حسنی قرار داشت. وی با تشویق و تهییج مردم به مسلح شدن و دفاع مسلحانه از خود و سرزمینشان موفق به دفع تهاجم اشقیاء و تروریست‌های کرد و حفظ اورمی و سولدوز و ... شد در طول این فجایع، تورک‌های چپ ایرانی و آذربایجان‌گرایان عضو سازمان‌های فدائی، پیکار و راه کارگر و .. در صف تروریست‌های حزب دمکرات کردستان و کومله و زرگاری و ... بر علیه تورک‌ها صف گرفتند، حتی جنگیدند. در راس آنها، بهزاد کریمی اهل تبریز و مسئول شاخه‌ی کردستان سازمان فدائی قرار داشت که مدافع جنگیدن با نام و نشان سازمان بود. «

اینها تهمت و افترا است. حتی در روایت چمران هم همچو اراجیفی یافت نمی شود. مهران بهاری می‌خواهد چنین القا کند که اعضای آذربایجانی سازمان های چپ مقابل ترک‌ها صف کشیدند و جنگیدند. هدف از این جعلیات و تهمت‌ها روشن است: هم اینک که تهری دستان ولگد مال شدگان یعنی فرودستان عروج میکنند، چپ را باید بویژه در آذربایجان ایزوله و بی اعتبار کرد. زیرا جمهوری اسلامی نیک آگاه است که فرهنگ و سنت مبارزاتی چپ در آذربایجان نیرومند و عمیق است و اگر آذربایجان برخیزد بسیاری از معادلات را بهم می ریزد. دقیقاً در همین رابطه در اطلاعیه جنبش فدرال دموکرات آذربایجان با عنوان «این آغازی است بریک پایان» - دیماه ۱۳۹۶ - آمده بود: «در شهرهای بزرگ ایران، بویژه در تبریز، بدلیل وحشت روشن رژیم یک حکومت نظامی اعلام نشده برقرار است. تبریز شبیه دوره اشغال پاریس توسط نازی هاست. تمامی راه های ارتباطی بین آبرسانی تا دانشگاه تبریز، با نیروهای نظامی اشغال شده است. ارتباط بین آنجا با بازار تبریز قطع است و در تمامی مناطق حساس شهر، مثل باغ گلستان، محله دیک باشی و میدان ساعت، نیروهای نظامی مستقر هستند. در این میان، عناصر وابسته به نیروهای امنیتی اطلاعیه می دهند که مردم را از پیوستن به حرکت مردم منصرف سازند. اینها همان طرفداران حکومت داعش شیعه در ایران هستند که در پشت اسم های مجعول و «ملت چپ» های کاذب و بی هویت پنهان شده بودند و میر هاشم دوه چی های امروز هستند.»

مهران بهاری در حسرت اردوی عثمانی است و حجت الاسلام غلامرضا حسنی را قهرمان ملی و ناجی «وطن تورک» میشناسد. حسنی یکی از ذوب شدگان ولایت مطلقه فقیه و چماق حکومت اسلامی در ارومیه و آذربایجان غربی بوده است! از منظر بهاری آذربایجانی هایی که با کردها دشمن نباشند و سازمان‌های آنها را تروریست ندانند، «هویت ملی معیوب» دارند که «ریشه و عقبه ی آن به اوایل قرن بیستم و دوران مشروطیت برمیگردد.»

مهران بهاری برای اینکه به جمشیدخان افشار اورومی و کاظم‌خان پاشا چهره مردمی بدهد، جبار باغچه بان را کنار این آدم ها می نشاند، در حالیکه جبار باغچه بان هیچ سنخیتی با این جماعت ندارد. جبار باغچه بان در جوانی از شاعران و فکاهی نویسان «ملانصرالدین» بوده و با خیابانی همدل است و وقتی به سال ۱۲۹۹ اشاره میکند میگوید: در همان سال خیابانی شهید شد... اساس آزادیخواهان پراکنده شدند.»³

چطور میشود جبار باغچه بان را کنار جمشید خان افشار دشمن خیابانی نشانده سلاح به دستش داد. این نهایت بی شرمی است. جبار باغچه بان کجا جمشید خان افشار کجا؟ این نیز از شگردهای این جماعت است. ما جای جای این نوشته شاهد این نوع شارلاتان بازی ها هستیم!

غرب آذربایجان در مقابل بقیه ی آذربایجان

بهاری مینویسد: «فعالین سیاسی تورک تبار تقریباً همه از شرق و مرکز آذربایجان هستند... تاریخ در شرق و مرکز آذربایجان شعور ملی تورک موجود نبوده ... است.» و «بر عکس غرب آذربایجان شعور ملی تورک داشته است»

آن «شعور ملی تورک» ی که مهران بهاری در نظر دارد و میخواید به آذربایجان غربی حقه کند، تلاشی است عبث و بی حاصل. آذربایجانی ها در غرب آذربایجان مثل بقیه آذربایجانی ها به این دام نژادپرستی و دشمنی با کرد و آسوری و ارمنی نمی افتند.

مهران بهاری می خواهد هر طور شده غرب آذربایجان را در مقابل بقیه ی آذربایجان قرار دهد «در مرکز و شرق آذربایجان حسیات «قبیله‌گرایی»، «محل‌گرایی» (تعصب بر شهر و منطقه و لهجه و مشاهیر و ... خود) و «خودمرکز بینی» (در تعریف هویت و زبان معیار و ...) بسیار قوی، و ذهنیت «بخشی از ملت (تورک) بودن» فوق‌العاده ضعیف و یا ناموجود است. به همین سبب بسیاری از فعالین و حتی مردم این مناطق، دیگر مناطق مجاور تورک‌نشین و تورکان ساکن در آنها را پاره‌ای از وطن و ملت خود نمی‌دانند.» تا امروز غیر از مهران بهاری کسی جرئت نکرده آذربایجانی ها را «قبیله‌گرا»، «محل‌گرا»، «خودمرکز بین» بنامد! البته آن حس و ذهنیت «بخشی از ملت (تورک) بودن» ی که مد نظر آقایان است، آن نژادپرستی تورک گرا است که خوشبختانه در ملت آذربایجان آن ذهنیت راسیستی وجود ندارد!

و بعد ادامه میدهد: «تصادفی نیست که در مجموع نزدیک بین ۷۰-۸۰ درصد از موسسین و رهبران تورک فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران، فرقه‌ی عدالت، فرقه‌ی کمونیست ایران و بسیاری از تورک‌های داخل در گروه ۵۳ نفر، حزب توده، فدائیان و ... امروز نیز اکثر مطلق تورک‌هراسان تورک از این منطقه‌اند.»

اینجا نیز مهران بهاری شعبده بازی میکند و بدون توجه به نسبت جمعیت آذربایجان غربی به بقیه آذربایجان، دست به مقایسه ی نادرست و گمراه کننده ای میزند، که البته قصد و هدف بهاری هم همین گمراه کردن است. اگر جمعیت استان آذربایجان شرقی و استان اردبیل و استان زنجان و آذربایجان‌های مقیم تهران که عمدتاً از آذربایجان شرقی و اردبیل و سراب و زنجان کوچ کرده اند و ... را جمع کنیم و جمعیت کرد و آسوری و ... از کل جمعیت آذربایجان غربی کم کنیم آن وقت متوجه شارلاتانیسم بهاری میشویم.

مردم آذربایجان و فعالان ملی-فرهنگی و اعضای سازمانهای چپ در آذربایجان از هر نوع نژادپرستی، تنفر دارند و از تورک‌های راسیست که همه چیز را با «تبار» می‌سنجند و ارزشگذاری میکنند، حق دارند «هراسان» باشند، زیرا این راه به هولوکاست می‌انجامد.

نهادهای امنیتی هرچقدر هم تلاش کنند نخواهند توانست آذربایجان را تجزیه کنند و آذربایجان غربی را در مقابل بقیه آذربایجان قرار دهند.

به نظر می‌آید مهران بهاری ها چگونه که برنامه ریزی کرده بودند میتوانند با جعل و دروغ و هو و جنجال و راه انداختن ده ها سایت و کانال های تلگرامی و ... و نفوذ در جریانها و سازمان های آذربایجانی؛ آذربایجانی

ها را به دشمنی با کرد و فارس و ارمنی بکشاند و یک جریان ضد چپ در آذربایجان راه بیاندازند، شکست خورده اند. البته این امر بسیار مبارکی است. خشم و غضب و توهین و تحقیر آذربایجانی ها از همین شکست همه جانبه برمیخیزد.

«هویت گرایی ملی» بطور طبیعی به راسیسم و فاشیسم منجر میشود

مهران بهاری بر اساس «تبار»، هویت های ملی را رده بندی میکند: در داخل خود آذربایجانی ها دنبال «هویت های ملی» مختلف میگردد. مثلا برای گوگوش و گلشیفته فراهانی «هویت ملی تباری» تعبیه میکند. آیا گوگوش و گلشیفته فراهانی «هویت» دیگری ندارند؟ آذربایجانی ها هم مثل بقیه مردم ایران هویت های مختلف جنسی، طبقاتی و گرایشات مختلف سیاسی و... دارند ولی این «هویت» ها هیچ ربطی به «تبار» ندارد. آنچه مهران بهاری میکند هویت تراشی های ملی-راسیستی است.

چسبیدن به «تبار» و داوری و ارزشگذاری بر اساس تبار عین راسیسم است. انسانها را بر اساس «نژاد» و «هویت ملی» تقسیم کردن راه به کوره های آدم سوزی و هولوکاست میبرد. و مهران بهاری یک راسیست ترک گرا است. هر کس بخواد با معیار «تبار» یعنی نژاد انسانها را طبقه بندی کند، یک نژاد پرست مفلوکی بیش نیست! اگر یک آذربایجانی از حقوق شهروندی اقلیت های مذهبی مثلا بهایی ویا از حقوق ملی بلوچ ویا عرب دفاع کند داخل کدام رده بندی «هویت ملی» جا میگردد؟

مهران بهاری «تورکهای چپ ایرانی» را با معیار نژادپرستی «هویت های ملی انتخابی و سیاسی» رده بندی میکند:

«بسیاری از سران و خیل اعضای گروه های چپ ایرانی در فرقه های عدالت، فرقه های کمونیست ایران، حزب توده، و سپس طیف های گوناگون فدائیان، رنجبران، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، راه کارگر، حتی سازمان مجاهدین خلق ایران، پیکار، ... در این مقوله جای می گیرند. مانند سلیمان میرزا، یوسف افتخاری، ایرج اسکندری، سید جعفر پیشه وری، سلام الله جاوید (مددزاده)، خلیل ملکی، بابک امیر خسروی، مریم فیروز، بیژن جزنی، حمید اشرف، ویدا حاجبی، پوران بازرگان، کرامت الله دانشیان، حسین جودت، انوشیروان ابراهیمی، فرج الله میزانی (جوانشیر)، رفعت محمدزاده کؤچری (مسعود اخگر)، فاطمه سعیدی (مادر شایگان)، ... و اکنون بهزاد کریمی-اکثریت، محمدرضا شالگونی-راه کارگر، مینا احدی-حزب کمونیست کارگری ایران، ...»

شخصیت هایی که اسامی شان در اینجا ردیف شده - چه مرده چه زنده- اساسا به «تبار» (نژاد) و این مزخرفات معتقد نبودند و نیستند. محمد رضا شالگونی در پیشانی مقاله ی «ملت ایران؟ آری، اما به چه معنا؟» که در سال ۱۳۸۱ در شماره ۱۷۰ نشریه "راه کارگر" انتشار یافته، آورده است: "نسب ام شاید به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد" سهراب سپهری .

آخر چطور میشود برای اعضای تورک سازمانهای سیاسی یک نوع «هویت» تراشید و راه کارگری را کنار مجاهد، و مجاهد را کنار پیکاری و بعد جعفر پیشه وری و سلام الله جاوید را کنار خلیل ملکی و بابک امیر خسروی نشانند! مواضع سیاسی انسانها ربطی به «هویت ملی» و «تبار» ندارد. هر کسی که بخواد انسانها را بر اساس نژاد توضیح دهد و مثل مهران بهاری رده بندی کند، بیمار است!

بازجویان و شکنجه گران «تورک تبار» ساواک زمان محمد رضا شاه پهلوی و بازجویان و شکنجه گران «تورک تبار» جمهوری اسلامی که «تورک تباران» را هم شکنجه می کنند در کدام تقسیم بندی جای میگیرند؟

مثلا دکتر جواد هیئت که در «کمیته مشترک ضد خرابکاری» در خدمت ساواک بوده و طبق اعتراف خودش، پس از اینکه ساواک زندانیان سیاسی را زیر شکنجه ویا در درگیری ها «لت و پار» (این اصطلاح خود دکتر جواد هیئت است.) میکرده، ایشان وظیفه داشتند این «لت و پار» شده ها را «معالجه» کرده و از نو برای شکنجه شدن آماده کنند. این همکار ساواک _ پدر معنوی تورک گراها_ در کدام رده بندی قرار میگیرد؟

دشمنی با آذربایجان و آذربایجانی ها

از نظر مهران بهاری «آذربایجان گرایان پان ایرانیست آنهایی هستند که... با نام «آذربایجان» به ایجاد «هویت قومی آذربایجانی» که بخشی از «ملت ایران» و نافی و جانشین «هویت ملی تورک» است تلاش نموده اند. (مانند «دانشمندان آذربایجان»- تربیت، «تاریخ هجده ساله آذربایجان»- کسروی، «آذربایجان، یا یک مسئله حیاتی و مماتی در ایران»- ارانی، «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطه ایران»- طاهرزاده بهزاد، «آذربایجان در سیر تاریخ ایران»- رئیس نیا، ... آنها همچنین با علم کردن نام و منطقه ی جغرافیایی- اداری «آذربایجان»، عمدا از ایجاد مفهوم «وطن تورک» که شامل همه ی مناطق تورک نشین آذربایجان و نواحی مجاور در خارج آذربایجان (عراق عجم، جبال، دیلمستان و ... سابق) در شمال غرب ایران است جلوگیری کرده و آنرا به دو بخش آذربایجانی و غیر آذربایجانی تجزیه نموده اند».

از نظر بهاری هر کس نام «آذربایجان» را بکار برد، آذربایجان گرای پان ایرانیست است. او با نام و منطقه ی جغرافیایی- اداری «آذربایجان» مشکل دارد. حتی او کتابهایی که در عنوانشان کلمه ی «آذربایجان» آمده باشد را هم نمی تواند «هضم» کند! بهاری با آذربایجان دشمن است. او عرقریزان خودش را به آب و آتش میزند تا نام و نشان آذربایجان را از صحنه ی روزگار پاک کند و بجای آن «وطن تورک» را بنشانند!

واقعیت این است که بدون «تاریخ هجده ساله آذربایجان» و... شناخت و آشنایی ما از انقلاب مشروطه و نهضت مشروطیت قطعاً ناقص میبود. یکی از خدمات برجسته محمد علی تربیت کتاب «دانشمندان آذربایجان» است که به گفته سلام الله جاوید «در تالیف این کتاب زحمتی بسیار کشیده است و بسیاری از آذربایجانیان گمنام را از پرده بیرون آورده و معرفی کرده است». از نوشته سلام الله جاوید (برای آشنایی بیشتر با محمد علی تربیت به کتاب «رجال آذربایجان (ادب، فرهنگ و هنر)» نوشته محمد علی تربیت _ به کوشش : غلامرضا طباطبائی مجد، مراجعه کنید).

رحیم رئیس نیا شناخته تر از آن است که احتیاج به معرفی داشته باشد. آثار باارزشی که به تنهایی در رابطه تاریخ آذربایجان ویا کتاب «ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم» وده ها کتاب و مقاله تولید کرده و همچنین ترجمه های بسیار مفید و با ارزش او، هر ایرانی دموکرات و آزاد اندیش و بویژه آذربایجانیها راجدا به تحسین و امیدارد.

واقعیت این است که مهران بهاری با فضا سازی هایی که علیه کسروی، تربیت و ارانی در جای جای این نوشته مطول انجام میدهد، ترور کسروی و تربیت و قتل ارانی در زندان رضاشاه را موجه و طبیعی و البته از منظر نژادپرستان تورک گرا قابل دفاع میکند!

مهران بهاری اصطلاحاتی مانند «آذربایجان گرایان ایران گرا»، «آذربایجان گرایان استالینیست»، «آذربایجان گرایان سنتی و یا کلاسیک» و... داخل نوشته هایش جاسازی میکند تا بلکه بتواند تخریب

شخصیت ها و سازمان سیاسی آذربایجانی را در زورق اصطلاحات من در آوردی، به ثمر بنشان! از نظر بهاری ها «آذربایجان‌گرایان ایران‌گرا آنهایی هستند که هویت‌های ملی انتخابی و سیاسی شان «ایرانی» است. مانند صفوت، خیابانی، عباس جوادی، مرتضی نگاهی، اصغر فردی، رحیم رئیس‌نیا...»

مهران بهاری ها تا کنون باید فهمیده باشند که با این نوع هویت تراشی ها نخواهند توانست حتی یک جریان حاشیه ای در کنار جنبش دموکراتیک آذربایجان - که سنت های مترقی و مدرن جنبش مشروطه، نهضت دموکراتیک خیابانی و عدالت خواهی و برابری طلبی و صد البته آزادی خواهی پیشه وری و حکومت ملی آذربایجان را با خود حمل میکند- ایجاد کنند. و در همینجا باید به این عالیجنابان گفت که آخر چگونه میشود اصغر فردی را کنار رحیم رئیس نیا و یا مرتضی نگاهی را با شیخ محمد خیابانی در یک جا گذاشت و در کنار هم نشانند؟ آخر این هم شد تحلیل؟ آیا این جز مسخره بازی و مزخرف گویی چیز دیگری است!

بهاری ادامه میدهد: «تورک‌های چپ ایرانی از همان ابتداء در دوره‌ی مشروطیت و فرقه‌های همت، عامیون-اجتماعیون و عدالت ایران، آلوده به ناسیونالیسم فارسی و حسیات و ذهنیات ضد تورک، و حتی مانند مورد سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) به باستان‌گرایی ایرانی و مورد تقی ارانی تبریزی به نژادپرستی آریائی بودند... تورک‌های چپ ایرانی همیشه- در دوره‌ی فرقه‌ی عدالت ایران و فرقه‌ی کمونیست ایران و حزب توده‌ی ایران، چریک‌های فدائی خلق ایران و ...- خود را ایرانی می‌دانستند و همواره در تشکیلات سیاسی با نام ایران فعالیت کرده‌اند.»

مهران بهاری پیشه وری را از دوران پرتلاطم و دگرگونی های بزرگی که دنیا را تکان میداد جدا میکند و با دروغ و تهمت و جعل واقعیت ها و با معیار نژاد پرستانه در باره این مرد بزرگ داوری میکند. حتی دشمنان قسم خورده پیشه وری، با این وقاحت و کینه و نفرت در باره او سخن نگفته اند!

آنهايي که کینه ای به تقی ارانی و چپ ها ندارند، نیک می دانند که خود دکتر تقی ارانی بعد از مدت کوتاهی از مواضع پیشین خود انتقاد کرده است. موضعی که مهران بهاری بدان اشاره میکند مربوط به افکار جوانی ارانی است. محمد علی حسینی پژوهشگر نکته بین در مقاله ی کوتاه خود با عنوان «ارانی ، زبان فارسی و آذربایجان» مینویسد: «این دیدگاه شونیستی ارانی مربوط به دوره جوانی (۲۲سالگی) یعنی دوره نخست فعالیت فکری تقی ارانی می باشد که در آن زمان بتازگی برای تحصیل به آلمان آمده بود. و بعد از اندک زمانی نسبت به آن برداشت خود تجدید نظر کرد... ارانی در سال ۱۳۰۶ با صداقت و شهامت اخلاقی این دوره از زندگی خود را مورد انتقاد قرار داد و نوشت: هیچ قضیه را نمی توان عاری از شرایط زمان و مکان و شخص متفکر تحقیق نمود. از طرف دیگر حالت شعور، هوشیاری و دانستن از خود دائماً تغییر می کند خود اجتماعی من (جهان بینی- م.ح) در چند سال پیش با اکنون فرق دارد. ... دکتر تقی ارانی آنچه را که شفاهای در کلاسهای درس به جوانان می اموخت، همچنان آنها را در نوشته هایش نیز منعکس میکرد به عنوان نمونه در مجله « دنیا» چنین می خوانیم: یک عده از اینها هر هفته یا ماه دور هم جمع میشوند... برگزیده ها تاسف می خورند، خود را مفتخر به سوابق و شئون موهومی قدیم اعلام میکنند. شخصی که اصلا ترک، یهودی یا عرب و یا بواسطه طوفانهای تاریخ مخلوطی از هزار نژاد است افتخارات نژاد آریایی را بعنوان اینکه از آن خویش است شمرده و بدان مباهات میکند.» ارانی در ادامه تاکید میکند: « یکی از وظایف مجله « دنیا » متوجه کردن جوانان به احتراز از دچار شدن بدینگونه دامهاست» (برخی دیدگاهها در باره مسائل ملی - گرد آورنده محمد علی حسینی)

نمی دانم «تورکهای چپ ایرانی» خودشان را ایرانی نمی دانستند، کجایی باید می دانستند؟ سازمان های سرتاسری چپ که خود آذربایجانی ها در آنها همیشه وزن قابل توجهی داشتند، با تفاوت های اندکی (استثنا ی قاعده را مخدوش نمی کند) عمدتاً مدافع حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران و مخالف تبعیض ملی و مدافع آموزش به زبان مادری بوده اند. گذشته از این ها چپ که نمی تواند نژاد پرست باشد. اساساً یکی از چرایی وجود چپ مبارزه با نژادپرستی و نابرابری ها است.

با اراده گرایی نمی توان حزب منطقه ای-ملی ساخت. اگر ضرورت ایجاب میکرد، قطعاً «ترک ها» برای خودشان تشکیلات جداگانه تاسیس میکردند. تازه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که فکر تاسیس سازمانهای ملی-منطقه ای در آذربایجان ایجاد شد.

از آنجایی که جمهوری اسلامی از همان اول متوجه بود و خوب میدانست که احزاب ملی-منطقه ای (جنبش های ملیت های ساکن ایران) میتواند جمهوری اسلامی را فروپاشاند و یا حداقل تحت فشار جدی بگذارد و زیر ضرب ببرد؛ لذا از همان اول سعی کرد کنترل تشکل هایی که در آذربایجان می خواست پا بگیرد، در دست خود داشته باشد. در تشکل هایی هم که در خارج کشور و خارج از کنترل ج.ا تاسیس شدند، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی با شیوه های مختلف، از تحمیل شعار های انحرافی و بحث های بی سر و ته تا ایجاد انشعابات، مانع رشد و گسترش آنها شدند.

مهران بهاری مینویسد: «آذربایجان گرایان سنتی و یا کلاسیک کسانی هستند که به هر نوع «هویت قومی و یا ملی آذربایجانی مستقل» (در مقابل «دیگر تورکها» در ایران) و «حرکت سیاسی آذربایجان مرکز» (به جای «هویت ملی تورک» و «حرکت سیاسی تورک مرکز») معتقدند. گونه های میانی «آزری»، «تورک آزری»، «تورک آذربایجانی» و ... هم در این مقوله جای می گیرند... به عنوان نمونه آذربایجان گرایی سنتی رحیم رئیس نیا محل التقاء تورک چپ ایرانی، آذربایجان گرایی استالینیستی، آذربایجان گرایی ایران گرا و آذربایجان گرایی پان ایرانیستی است.» (البته خواننده متوجه میشود که به خاطر گیومه باز گیومه بسته، پارانتز باز پارانتز بسته! جمله بد ریخت شده است که تقصیر از من نیست!)

همین آقای مهران بهاری در سال ۲۰۰۱ با اسم مستعار داداش قاراقویونلو قیزیلباش در مقاله ای که به نشریه کار فدائیان خلق اکثریت فرستاده -خودش را چنین معرفی کرده است: «به عنوان یک سوسیالیست آذری نکات و پیشنهاداتی چند را در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با ابعاد سیاسی و فرهنگی دو مسئله ملی و مسئله آذری در ایران مطرح میکنم.»⁴

ولی همین جناب چند سال بعد در رابطه با اتیمولوژی کلمه آذر (دکتر صدیق)⁵ چه جار و جنجال و شلوغ بازی و قشقرقی بر پا کرد.

واقعیت این است واز حق نباید گذشت که حسین محمد زاده صدیق از اواسط دهه چهل کمر به خدمت ادب و فرهنگ و فلکلور آذربایجان بسته است: جمع آوری افسانه های آذربایجان و تجزیه تحلیل آنها، شناساندن واقف و... ترجمه اشعار شاعران دوران فرقه دموکرات آذربایجان امثال مدینه گلگون و ... به فارسی، ادامه کارصمد بهرنگی و بهروز دهقانی با انتشار هنر و اجتماع ضمیمه مهد آزادی بجای آدینه، تدقیق و تحقیق متون کلاسیک و کار روی فرهنگ لغت آذربایجانی، ترجمه ی دیوان لغات ترک کاشغری به فارسی، و صدها کتاب و مقاله بخشی کوچکی از کارنامه ی ادبی- فرهنگی اوست. غلامحسین ساعدی نویسنده ی بزرگ و یگانه ما چهل سال پیش درباره حسین محمد زاده صدیق در بعد از انقلاب می نویسد: «ح.م. صدیق که از

فشاردستگاه، چاره ای نداشت که به فارسی بنویسد و در معرفی ادبیات مکتوب آذربایجانی، شعرا و نویسندگان آذربایجانی که به زبان مادری خود مینوشتند حد اکثر تلاش را میکرد و میکند و امروزه ی روز تمام همت خود را در راه زنده کردن ادبیات مکتوب آذربایجانی، بخصوص ادبیات معاصر آذربایجانی گذاشته است» (کتاب جمعه شماره ۶، ۱۵ شهریور ۱۳۵۸)

مهران بهاری در ادامه، مشخصه‌های آذربایجان‌گرایی سنتی را ردیف میکند:

«-فقدان شعور ملی تورک - موجود نبودن درک «وطن تورک»: منطقه‌ی تورک‌نشین در شمال غرب ایران را وطن تورک نمی‌دانند؛ - موجود نبودن درک «ملت تورک»: اوغوزهای غربی ساکن در ایران را یک ملت واحد نمی‌دانند - دشمنی با عثمانی-تورکیه؛ - نوعی چپ‌گرایی مبتذل؛»

این هویت ملی تورک و شعور ملی تورک چیست که بهاری بکرات در این نوشته استفاده میکند؟ از نظر مهران بهاری آنهایی دارای هویت ملی تورک و شعور ملی تورک هستند که از سیاست استعماری دولت عثمانی دفاع کنند. این «وطن ترک» مهران بهاری یک چیز لاهوتی است. یک چیزی است در هوا ولی در تقابل با آذربایجان! از نظر این جماعت مهران بهاری هر آذربایجانی که تعلق خاطر به آذربایجان داشته باشد، دشمن و فاقد «شعور ملی تورک» و دشمن عثمانی-تورکیه است!

و تماشایی اینجاست که یک «تورک گرای نژاد پرست» ما را از «چپ‌گرایی مبتذل» برحذر میکند! آدم می ماند به این نژاد پرست ترک گرا چه بگوید! شما ای خواننده محترم! بگوئید من چه بگویم! و سپس نمونه میدهد: «آذربایجان‌گرایی سنتی، مانند بسیاری از اعضای فرقه‌ی دمکرات آذربایجان (شاخه‌ی ایالتی حزب توده‌ی ایران)، اغلب تشکیلات سیاسی دارای پسوند «آذربایجان»، انجمن قلم آذربایجان؛ علیرضا نابدل، رح.رئی، مح.صد؛ عل.اص؛ سی.مد؛ ها.قا؛ عل.قر؛ اح.اوب؛ صا.کا؛ دا.تو؛ مح.آز؛ لی.مج؛ ائل.بؤ؛ مح.حس؛ ید.کن؛ ...»

این افتخار بس بزرگی برای دوستانی است - گرچه من بعضی از اسامی را که اول اسم واسم فامیل شان آمده نمی‌شناسم- که مهران بهاری ها اینها را تورک گرای نژاد پرست نمی‌شناسد. این همه کینه و نفرت از نیروهای دموکرات وچپ ها و روشنفکران آذربایجان و، اساسا مردم آذربایجان از کجا ریشه میگیرد؟ به نظر می آید پروژه شبکه‌ی «مئهران بهارلی» در آذربایجان ستیزی با شکست مواجه شده است. اساسا لفظ آذربایجان مهران بهاری را به وحشت مرگ میاندازد.

مهران بهاری و حسن گلی از یک جنس اند

من چند سال پیش در رابطه با دیدگاه سایت قیرمیز (که آنهم یکی از سایت های زنجیره ای مهران بهاری است) در باره زبان آذربایجانی مقاله ای نوشته بودم که بعضی نکات آن را که به بحث ما مربوط است می تواند به افشای ماهیت مهران بهاری کمک کند در اینجا می آورم: ...مدتی است عناصری در میان آذربایجانی ها پیدا شده اند که دشمنی با آذربایجان و زبان آذربایجانی حرفه شان شده است. اینها به ظاهر وبا ماسک دفاع از ترک پرستی و ترک گرایی ضدیت با آذربایجان و زبان آذربایجانی را تبلیغ میکنند. متاسفانه بعضی از آذربایجانی ها نیز به دام این تبلیغات مسموم افتاده اند. این ترک پرستان وترک گراها با «ملت آذربایجان» مشکل دارند و «زبان آذربایجانی» را جعلی میدانند و معتقدند که چیزی بنام زبان آذربایجانی وجود ندارد! سایت قیرمیز به بهانه کاربرد زبان آذربایجانی «آذربایجانجا» در رابطه با یک گزارش در سایت اوپرنجی

سسی، نوشته کوتاهی با تیترا «[زبان جعلی بنام آذربایجانجا](#)» منتشر کرده است! سایت قیرمیز در این یادداشت مینویسد: «در عرض دهها سال اشغال آذربایجان شمالی به دست اشغالگران روسیه زبان ترکی آذربایجانی به صورت باتلاقی درآمد که حتی یک کلمه جدید به آن اضافه نشد و تمام لغتهای جدید از زبان اربابان روسی به عاریت گرفته شد. (و بدین سان زبان آذربایجانجا ابداع شد!!!) البته اینجا دقیقا معلوم نیست که سایت قیرمیز به کدام دوره ای اشاره میکند. آیا منظور قبل از انقلاب اکتبر است یا بعد از آن و یا همین دوره اخیر است؟ آیا واقعا در این سال ها حتی یک کلمه جدید ساخته نشده است و یا آیا تمام لغت های جدید از زبان اربابان روسی به عاریت گرفته شده است؟ این شیادی به تمام معناست. سایت قیرمیز ادامه میدهد: «*البته سه چهار استثنای بود که آنها هم از زبان اشغالگران قسمت جنوبی یعنی زبان فارسها (زبان فارسی) تولید شد!!!*»

در همه زبان های دنیا، لغات متداخل وجود دارد و وجود واژه های متداخل، معیار تعریف و تشخیص زبان ها از همدیگر نیست. حتی در رایج ترین زبان در مناسبات بین المللی و حوزه های مختلف تحقیق، که امروزه همانا زبان انگلیسی است، هفتاد درصد لغات آن از زبان های یونانی و لاتین بعاریه گرفته شده است و خود زبان انگلیسی، فقط سی درصد لغات اورژینال از خود دارد. وجود لغات متداخل، نافی هویت یک زبان نمی تواند باشد. زبان های منشعب از لاتین، برغم داشتن منشائی واحد، هریک هویت خود را دارند و نمی توان ادعا کرد که زبان رومانیائی که فاصله بسیار نزدیکی با زبان فرانسه دارد، زبان من در آوردی است، از زمان دانتته آلیگیری تا امروز نیز، بنیاد یک زبان و روح زنده آن، برپایه زبان محاوره ای مردم یک محل بوده است که به آن زبان حرف می زنند، و گرامر فقط نقش تنظیم کننده آنرا بر عهده داشته است. بهمین دلیل نیز دانتته، کمدی الهی خود را بزبان مردم محلی خود نوشته است. (نگاه کنید به: [زبان، ایدئولوژی و هویت ملی](#) سایت آچیق سؤز)

سایت قیرمیز برای مسخره کردن زبان آذربایجانی دو واژه ی «آزارکش» و «خرچنگ» را که از زبان فارسی گرفته شده است، انتخاب کرده است!

رهبر بزرگ آذربایجان پیشه وری در نوشته کوتاهی با عنوان «زبان روزنامه ما» مینویسد: «در دنیا زبانی پیدا نمیشود که تماما مستقل باشد و تحت تاثیر زبان های همسایه قرار نگرفته باشد. زبان آذربایجانی ما نیز بخاطر موقعیت تاریخی و جغرافیایی از تاثیر زبان های خارجی برکنار مانده است. خواه ناخواه واژه های خارجی زیادی را مردم استفاده میکنند که بر اثر مرور زمان بخشی از زبان ملی ما شده است. ما با در نظر گرفتن تکامل زبان استفاده کردن از آنها را ضروری میدانیم.» ([قیزیل صحیفه لر](#) / روزنامه میزین دیلی / زبان روزنامه ما در سایت آچیق سؤز)

مراجعه ای کوتاه به قوانین اساسی کشورهای قزاقستان، ترکمنستان، قیرقیزستان، ازبکستان و یا تاتارستان بعنوان جمهوری هائی که همگی پایه اتنیکی ترکی دارند، نشان می دهد که در هیچیک از آنها از زبان "ترکی" بعنوان زبان رسمی نام برده نشده است، بلکه از زبان های "قزاقی"، "قیرقیزی"، "ترکمنی"، "ازبکی" و "تاتاری" نام برده اند و دولت آذربایجان نیز بدرستی در قانون اساسی خود از زبان "آذربایجانی" بعنوان زبان رسمی مردم آذربایجان که بدان تکلم می کنند، نام می برد. حتی دولت تاجیکستان، نه از زبان "فارسی"، بلکه زبان "تاجیکی" را بعنوان زبان رسمی دولت در قانون اساسی خود ذکر کرده است. در واقع

، آنچه جعلی است، ادعای جعلی بودن و نفی زبان مردم آذربایجان بعنوان یک زبان رسمی است که سایت قیرمیز و ... انجام میدهند.

آنچه سایت قیرمیز و ... (ومن در اینجا مهران بهاری را هم اضافه میکنم و اگر لازم بدانم دیگر اعضای باند ضد آذربایجانی مهران بهاری را نیز افشا خواهم کرد.) طوطی وار تکرار می کنند، آقای حسن گلی در سال ۱۳۸۷، در رابطه با نقد قانون اساسی جمهوری آذربایجان، درباره زبان آذربایجانی نوشته است! تنها نگاهی به برخی از نوشته های (حسن گلی) در باره جمهوری آذربایجان در سایت «پایگاه اطلاع رسانی جهان اسلام» و «سایت تابناک» (محسن رضایی) ماهیت ضد آذربایجانی او را نشان میدهد. همین طور برنامه های ضد آذربایجانی «کانال سحر» وابسته به جمهوری اسلامی دست پخت حسن گلی ها است. نگاه مختصری به فعالیت های این تئوریسین اناق فکر جمهوری اسلامی در رابطه با جمهوری آذربایجان، می تواند تصویری از افکار و اندیشه های او به خوانندگان این نوشته بدهد.

آقای حسن گلی (سردبیر «فصل نامه تحقیقی مطالعاتی آران») و یکی از دشمنان قسم خورده جمهوری آذربایجان است. تمام نوشته های او علیه جمهوری آذربایجان و از موضع فتنه گری و الحاق جمهوری آذربایجان به ایران است. حسن گلی به بهانه نقد قانون اساسی جمهوری آذربایجان رسماً و علناً از تشکیل جمهوری اسلامی در آذربایجان دفاع میکند! شاید گفته شود که این نظر یک فرد و نهایتاً نظر سردبیر فصل نامه تحقیقی مطالعاتی آران است. ولی اعمال و کردار جمهوری اسلامی در رابطه با جمهوری آذربایجان، نشان میدهد که نویسندگان نظرات گردانندگان و حاکمان جمهوری اسلامی را منعکس میکند.

حسن گلی مینویسد: اصل اول قانون اساسی جمهوری آذربایجان یگانه منبع حاکمیت دولت جمهوری آذربایجان را ملت معرفی نموده و در بند ۱ اصل ۷ چنین تصریح می کند که «دولت آذربایجان، دموکراتیک، حقوقی، دنیوی و یونیتار است» و نیز در بند اول ماده ۱۸ به جدایی دین و دولت اشاره نموده و چنین آورده است که «در آذربایجان دین و دولت از هم جداست و تمام عقاید دینی در برابر قانون یکی است.» همانگونه که ملاحظه می گردد واضعان قانون اساسی جمهوری آذربایجان، این قانون را بر دو مبنای لائیسزم (دنیوی بودن) و سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) تدوین نموده اند و کوچکترین توجهی به دین، مذهب و سابقه فرهنگی و تاریخی این ملت نداشته اند... و ادامه میدهد: پدیدآوردن قانون اساسی جمهوری آذربایجان با توجه به آموزه های کمونیستی و نیز با تکیه بر تجربه ها و آموزه های پرخطر بشری و به تبعیت از غرب یگانه منبع حاکمیت را ملت معرفی کرده و برای خدا در این خصوص نقشی قائل نشده اند و در حقیقت هیچ گونه توجهی به مبدا اصلی قدرت نداشته و زندگی اجتماعی بدون خدا را برای مردمی که بیش از ۹۰ درصد آنان را مسلمانان تشکیل می دهند تجویز نموده اند .

به نظر می رسد نویسندگان قانون اساسی جمهوری آذربایجان بدون شناخت دقیق از دین اسلام که دین اکثریت مردم این جمهوری را تشکیل می دهد و تنها بر اساس آموزه های ذهنی خود و تحت تاثیر تبلیغات جهانی در ستایش و تجلیل از دموکراسی (غربی) در بند ۱ اصل ۷ حکومت آذربایجان را دموکراتیک اعلام نموده اند .

.... عدم ارائه مجوز به حزب اسلامی جمهوری آذربایجان گواه بارز نقض دموکراسی در جمهوری آذربایجان است که به استناد اصل سکولاریسم صورت می گیرد. اجتناب از ارائه مجوز برای تاسیس حوزه های علمیه و مراکز دینی مستقل، ممانعت از برگزاری آزادانه مراسمات دینی به ویژه در ماه محرم، ممانعت از انتشار

ادبیات شیعه ایران و گشایش دفتر مراجع تقلید علیرغم خواست اکثریت مردم جمهوری آذربایجان، جملگی نمونه‌هایی از نقض دموکراسی مورد ادعای دولت جمهوری آذربایجان می‌باشد که در اصول مختلف قانون اساسی این کشور به ویژه در اصل هفتم و... مورد اشاره قرار گرفته است.» (به نقل از «قانون اساسی جمهوری آذربایجان تبلور لائیسزم و سکولاریسم» نوشته حسن گلی)

من این نقل طولانی را بدین خاطر اینجا آوردم که خوانندگان یک حداقل آشنایی با دیدگاه‌های حسن گلی داشته باشند. جالب است که این آدم - که در بالا نظراتش را در رابطه با سکولاریسم و لائیسزم و دموکراسی آوردم - در ادامه نقد قانون اساسی جمهوری آذربایجان از موضع دفاع از زبان ترکی و محکوم کردن زبان آذربایجانی که در قانون اساسی آذربایجان آمده است، یقه می‌دراند:

« بند ۱ اصل ۲۱ قانون اساسی آذربایجان زبان رسمی و دولتی جمهوری آذربایجان را «زبان آذربایجانی» قید کرده است نه تعابیر و قیدهایی مانند ترکی یا ترکی استانبولی و ... به نظر می‌رسد واضعان قانون اساسی خواسته‌اند بدین وسیله زبان آذربایجانی را غیر از ترکی معرفی کرده و برای آن هویت زبانی مستقلی در برابر ترکی استانبولی یا سایر شاخه‌های ترکی قائل شوند.» (همانجا)

در قانون اساسی آذربایجان در باره زبان رسمی و دولتی چیز عجیب و غریبی نوشته نشده است. قانون اساسی آذربایجان از واقعیت حرکت کرده است. مگر زبان آذربایجانی زبانی متمایز از ترکی معمول در ترکیه نیست؟ بنابراین معلوم است که چنین باشد، چون در واقعیت چنین است. ترکی عثمانی و جانشین آن ترکی ترکیه که امروز در ترکیه معمول است، به دلایل تاریخی، سیاسی و حتی مذهبی راه تکامل مستقل از زبان آذربایجانی طی کرده است. و این تکامل خودش را در هر گوشه زبان خواه در لکزیک یعنی در گنجینه واژگان و خواه در گراماتیک نشان می‌دهد. پس از چهار صد - پنج صد سال جدایی، این زبانها را نه تنها نمیشود یکی کرد بلکه نمیشود به هم شبیه گرداند. (نگاه کنید به: «[ددین تورکو دیلی؟!](#)» نوشته ممدلی در سایت اچیق سؤز) بی سبب نیست که حکومت ملی آذربایجان ۶۵ سال پیش در «قرار حکومت ملی آذربایجان در باره زبان» آورده است: «از امروز در آذربایجان زبان رسمی دولت، زبان آذربایجانی است.» (قیزیل صحیفه ل/ اچیق سؤز) همچنین پیشه‌وری مینویسد: «این زبان، زبان مادری ما همانگونه که حاجی میرزا حسین رشیدیه گفته، زبان آذربایجانی است.» (قیزیل صحیفه ل/ اچیق سؤز)

حسن گلی که تمام نوشته‌هایش دارای مضمون و محتوی ایرانگرایی افراطی است و علیه موجودیت جمهوری سکولار آذربایجان و برای استقرار حکومت اسلامی در این جمهوری فعالیت می‌کند، در مقابل زبان آذربایجانی از زبان ترکی دفاع میکند!!⁶

ترکی نویسی ربطی به ترک‌گرایی ندارد

بهاری مینویسد: «در دوره‌ی مدرن بسیاری از نخستین تورک‌گرایان و تورکی‌نویسان در ایران و حتی قفقاز متأثر از و یا زیسته در عثمانی-تورکیه بوده‌اند».. و اسامی جمشیدخان افشار اورومی، حاجی میرزا بلوری، رفعت، معجز، ساحر، نطقی و هئیت را ردیف میکند. اولاً ترکی نویسی ربطی به ترک‌گرا بودن ندارد. رفعت، معجز و یا ساحر، نه نژاد پرست تورک‌گرا و نه مثل جمشیدخان افشار اورومی و حاجی میرزا بلوری، آلت دست عثمانی بودند و هیچ شباهتی هم نمی‌توانستند به دکتر جواد هیئت که در دوران دانشجویی در ترکیه چماق دار بود و با چاقو و چماق به دانشجویان چپ حمله می‌کرد، داشته باشند.

تقی رفعت از هم‌زمان ورفقای نزدیک شیخ محمد خیابانی و سردبیر روزنامه «تجدد» ارگان کمیته ایالتی حزب دموکرات آذربایجان و نویسنده مجله ی «آزادیستان» بود. پس از اینکه خیابانی در ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ به دست اسماعیل قزاق به قتل رسید، تقی رفعت نیز در اواخر شهریور ۱۲۹۹ خود کشی کرد. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به «از صبا تا نیما/ تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی- تالیف: یحیی آرین پور) حبیب ساهر نیز شاعری است شدیداً تحت تاثیر تقی رفعت. خود ساهر میگوید که «پیرو مکتب رفعت» بوده است. (نگاه کنید به مجله ی آذری شماره ۴ ویا سایت ایشیق - متن سخنرانی رحیم رئیس‌نیا در مراسم بزرگداشت حبیب ساهر در فرهنگسرای بهمن (تهران- آذر ۸۰)

چطور میشود معجز شبستری را کنار جمشیدخان افشار اورومی، حاجی میرزا بلوری و هئیت نشانند، در حالیکه معجز «رهایی توده های زحمتکش را در ایده های لنین، در مبارزه، و الهام گیری از لنین دانسته و سروده است که: «گیریم دامن لنین و پناه به او بریم» (توتاق لنین اتکیندن اونا پناه آپاراق / زمانه میزده کی حلال مشکلات اودور.) معجز در شعر دیگری میسراید: «اوجالتدی بیرق روسیانی لنین یولداش» (بیرق روسیه را رفیق لنین بلند کرد..) و در شعری که بمناسبت تشکیل حکومت شورائی در نخجوان سروده میگوید که اینک تبریز و شبستر و... به نخجوان غبطه میخورند، زیرا که در آنجا جشن است و سرور و اینجا ماتم الامان و آنگاه امید خود را چنین مترنم میشود: معجزا قان آغلاما بیر گون گلر/ شرق ده قالماز اسارت دن نشان (معجزا خون منال که روزی می آید که در شرق از اسارت نشانی باقی نماند){پیدایش حزب کمونیست ایران- نوشته ی ت.ا. ابراهیموف (تقی شاهین) حاشیه ی مترجم - صفحه ی ۱۳۱}

مهران بهاری دشمن انقلاب مشروطه و طرفدار شیخ فضل الله نوری

«آنارشیسیم سیاسی، آشوب طلبی و اقدامات تروریستی و آدمکشی به اسم مبارزه برای عدالت و آزادی خواهی، بخشی جدائی ناپذیر از انقلاب مشروطه است. بسیاری از کسانی که به عنوان قهرمانان ملی و آزادی در دوره ی مشروطیت به ما معرفی کرده اند، علاوه بر ضد تورک بودن، ماجراجو، آنارشیسیت و یا تروریست هم بودند. مشترک بودن این قهرمانان مانند ستارخان، خیابانی، حیدرعموغلو و ... بین تورک چپ ایرانی، آزر بایجان گرایان پان ایرانیست و آزر بایجان گرایان استالینیست، نشان از ریشه ی ژنتیک مشترک این جریانات دارد» (ژن مشترک هم پیدا شد. شکر!)

و «مجاهدین و مشروطه خواهان با گسترش خشونت، ایجاد آشوبهای بلاانقطاع، جنگ داخلی و برادرکشی، حاکم کردن فضای رعب و وحشت و ترور در شهرها و پایتخت، پایه های دولت قانونی و مشروع قاجاری را تضعیف نمودند و در نهایت باعث سقوط آن دولت تورک گردیدند. آنها نقش تعیین کننده ای در تسلیم تهران، پایتخت دولت تورک قاجاری به گروههای مسلح ارمنی و لر و فارس؛ و در مقیاس بزرگتر تحویل حاکمیت سیاسی ایران به تاجیک-فارسها و تاسیس رژیم ضد تورک پهلوی داشتند. ساقط کردن دولت تورک قاجار و تاسیس سلطنت رضاشاه پهلوی پس از هزار و چند صد سال به حاکمیت تورکها در ایران پایان داد و ملت تورک را به ملتی اسیر تحت حاکمیت فارس تبدیل نمود.»

یرواند آبراهامان در «ایران بین دو انقلاب» مینویسد:

«شیخ فضل الله نوری با امام جمعه سلطنت طلب تهران سازمانی با نام انجمن محمد(ص) درست کردند و از همه مسلمین خواستند تا برای دفاع از شریعت در برابر مشروطه طلبان «کافر» در میدان توپخانه جمع

شوند. مرتجعین با تمام قوا در میدان توپخانه جمع شدند. در این تجمع روحانیون و طلاب، بویژه از حوزه درس شیخ فضل الله؛ درباریان و مستخدمان، بویژه لوطی های مسلح؛ دهقانان اراضی سلطنتی و رامین؛ کارگران ساده و فقرای بازار تهران؛ و هزاران تن از صنعت گران، قاطرچی ها، خدمتکاران و شاغلان رده پائین «اقتصاد کوچک» قصر سلطنتی... شیخ فضل الله در آن گردهمایی فکر برابری را بدعت خارجی خواند، بی ثباتی، تنزل اخلاقی و تزلزل فکری را به نفوذ مخرب «آن ملکم ارمنی بی دین» نسبت داد و اعلام کرد که لیبیرالهای مجلس همانند ژاکوبنهای فرانسه به سوی سوسیالیسم، آنارشسیسم و نیهلیسم میروند. (ایران بین دو انقلاب ص ۱۲۰)

جان فوران هم در باره شیخ فضل الله نوری چنین مینویسد: نوری اعلام کرد که قانون اساسی تهدید مستقیمی علیه قوانین اسلامی و موضع ممتاز امت اسلامی در ایران است. وی مجلس را متهم کرد که به دست جماعت لاقید، لابلالی، لامذهب و کسانی که سابقا معروف به بابی بوده اند، افتاده است... حکومت باید بر طبق قوانین شرع اسلام باشد. (مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران - از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی نوشته جان فوران ترجمه احمد تدین ص ۲۹۰)

آبراهامیان در «ایران بین دو انقلاب» مینویسد: محمد علی شاه قاجار، از توشیح متمم قانون اساسی خود داری میکرد. حدود بیست هزار نفر از مردم تبریز پیمان بسته بودند که به اعتصاب ادامه دهند و حتی تهدید میکردند که «اگر قانون اساسی بلافاصله تصویب نشود، آذربایجان را از ایران جا خواهند کرد». (ص ۱۱۶) «زنان در طیف کاملا گسترده و چشمگیری فعالیت میکردند و تقریبا همگی در اردوی انقلاب بودند. حضورشان در اغلب رویدادهای کلیدی و از جمله بست نشینی ۱۲۸۵-۱۲۸۴ ش تهران و تظاهرات تبریز (که منجر به ابقای مشروطه گردید) ثبت شده است» (مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران - از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی نوشته جان فوران ترجمه احمد تدین ص ۲۷۵) و «در یکی از جنگهای آذربایجان وقتی درگیری به پایان رسید در میان کشته ها بیست جسد متعلق به زنانی که لباس مردان پوشیده و جنگیده بود پیدا شد.» (ص ۲۷۶)

اعتماد السلطنه در خاطرات اش رابطه شاه و وزیران را چنین مینویسد: «تنها شما میتوانید ما را به موقعیت های رفیع ارتقا دهید؛ تنها شما میتوانید ما را به اعماق پستی پرتاب کنید، بدون موهبت شما ما هیچ هستیم - ما حتی پست تر از سگ هستیم»

ولی مهران بهاری می نویسد: «جنبش مشروطیت سبب نهادینه شدن فرهنگ خشونت خواهی و تقدیس خشونت و تروریسم و ترور و قانون شکنی و آدمکشی تحت عنوان انقلابی گری در فرهنگ سیاسی ایران و در جامعه ی تورک شده اند. ... مشروطه خواهان افراطی کسانی بودند که به روشهای خشونت آمیز و غیر قانونی، انقلاب و مبارزه ی مسلحانه، ترور و براندازی، ماجراجویی و آنارشسیسم ... تمایل داشتند. آنها می خواستند به هر ترتیبی که شده، از جمله با استفاده ی نابجا از ابزار قانون و همچنین با توسل به اشکال غیر قانونی و ابزارهای خشونت، که قانونا کاربرد آنها در انحصار دولت قاجار بود، به قدرت سیاسی دست یابند.»

در این تزی که مهران بهاری ارائه میدهد باید تعمق و تأمل کرد. او می خواهد بگوید کارگرانی که حقوق معوقه شان را از کارفرما طلب می کنند و برای تشکل های مستقل کارگری مبارزه می کنند؛ زنانی که برای حقوق برابر با مردان ولغو حجاب اجباری مبارزه میکنند و ملیت ها و اقلیت های مذهبی برای حقوق ملی و

حقوق شهروندی مبارزه میکنند مطالبات شان غیر قانونی و مبارزه شان خشونت آمیز است. وی پا را فراتر میگذارد و حتی استفاده از ابزار قانون را هم نابخامیداند و نا فرمانی مدنی را هم «توسل به اشکال غیر قانونی» مینامد. و رسماً میگوید به «ابزارهای خشونت» که «قانوناً کاربرد آنها در انحصار دولت» است نباید دست درازی بشود. ابزارهای خشونت یعنی نهادهای امنیتی- اطلاعاتی، سپاه و بسیج، زندان و شکنجه گاه ها، دادگاهها و تمامی ابزارهای سرکوب ... یعنی ماشین دولت. انقلاب یعنی شکستن این ماشین دولت! مهران بهاری میخواهد چنین وانمود کند که شاهان قاجار چون تورک بودند، کشته مرده زبان و ادبیات ترکی بودند. این دروغ است. تصادفاً خود شاهان قاجار به زبان ترکی التفاتی نداشتند. آقا محمدخان قاجار موسس سلسله قاجار، در جنگ با گرجی ها برای تهیج سربازان شاهنامه فردوسی را برای آنها میخواند. شاهان قاجار در گسترش زبان فارسی در ایران نقش مهمی داشتند. شاهنامه فردوسی کتاب «بالینی» آقا محمد خان قاجار بود.

(بازنگری در تاریخ، قاجاربه و روزگار آنان _ نوشته ابو نصر عضد قاجار _ نوه مظفرالدینشاه) ناصرالدین شاه بفرسی و نه به ترکی شعر میسرود که شعر آهنگ معروف «عقرب زلف کجت با قمر قرینه/ تا قمر در عقربه کار ما چینه»، از همان «شاه شهید» است که بنظر می آید ذوق شعری اش هم چندان تعریفی نداشته است!

فتحعلیشاه هم بمانند آقا محمدخان «دیوانه» شاهنامه فردوسی بود. خودش شعر بفرسی میگفت. فرزند فتحعلیشاه، جلال الدین میرزا قاجار، یکی از افراطی های ناسیونالیسم فارس و از اشاعه دهندگان «پارسی سره یا زبان پاک» بود. ابن میرزا قاجار کتاب شعر خود «نامه خسروان» را به (زبان پاک پارسی) نوشته بود. او خود در این باره مینویسد: «بنده به اندیشه این افتادم که زبان نیاکان ما، که چون دیگر دانشایمان به تاراج تازیان رفته... بزبانی بگویم و به روش چیز نویسی فرنگیان، که اکنون دانایان روی زمینند، نامه ای بنگارم که شاید مردمان زاد و بوم را سودی بخشد.» و ادامه میدهد: «سزاوار تر از داستان پادشاهان پارس، که با همه بزرگواری نامشان از دست درازی تازیان از میان رفته ندیدم» (نو اندیشی و روشنفکری در ایران ص ۳۱ باقر مومنی)

دشمنی با مطبوعات آزاد و آزادی بیان

مهران بهاری برای همدلی با استبداد در باره روزنامه های مدافع مشروطه مینویسد: «مهمترین روزنامه های مشروطیت در تهران (حبل المتین، صوراسرافیل، مساوات، روح القدس، ..) با آفریدن تشنجهای سیاسی، مدام شرایط را بحرانی تر می کردند.»

بهاری به هر وسیله ای متوسل میشود تا با مدافعان استبداد همدلی کند. وی با آزادی بیان مخالف است. وی در مخالفت با آزادی بیان همان استدلالهای گردانندگان جمهوری اسلامی را تکرار میکند: تشنج آفرینی سیاسی و بحرانی کردن شرایط!

مهران بهاری و ترور کسروی

مهران بهاری برای اینکه ترور کسروی را بدست فدائیان اسلام موجه سازد زمین وزمان را بهم میدوزد تا اثبات کند که کسروی هم تروریست پرور بوده است:

«تاریخ‌نگاری کسروی در باره‌ی ربع اول قرن بیستم و حرکت مشروطیت، آکنده از وارونه‌نمایی، تحریف و سانسور است. ..

در آثار کسروی در باره‌ی رهبران تورک‌گرای آن دوره مانند جمشیدخان افشار اورومی و ابوالفتح علوی و دیگران... مطلب مهمی یافت نمی‌شود. اما همین شخص در آثارش همه جا با آب و تاب به تقدیس خشونت و ستایش و توجیه و دفاع از اعمال تروریستی مشروطه‌طلبان افراطی مانند عباس آقا صراف تبریزی که مقامات دولتی و مخالفان سیاسی و حتی یاران دگراندیش خود را به قتل می‌رسانیدند و یا کسانی مانند حیدرخان که تروریسم سرخ بلشویکی را به ایران داخل کرده و نقش مهمی در منحرف نمودن و ناکام شدن روند مسالمت‌آمیز و رفرمیستی آزادی‌خواهی و مدرنتیه داشته‌اند می‌پردازد و از این آدمکشان و تروریست‌ها و دشمنان آزادی، به عنوان آزادی‌خواه قهرمان‌سازی می‌کند. ...» و در ادامه کسروی را تروریست‌پرور و خشونت‌دوست معرفی می‌کند که مشروطه‌طلب است.

جمشیدخان افشار اورومی و ابوالفتح علوی می‌توانند برای مهران بهاری «رهبر» باشند، اما برای تاریخ نویسان دوران مشروطه این کسان اساساً جز پادوئی و آلت دست بودن عثمانی‌هنری نداشتند که در باره شان «مطلب مهمی» بنویسند.

مهران بهاری برای ترور کسروی کیفر خواست صادر می‌کند: تاریخ‌نگاری کسروی آکنده از وارونه‌نمایی، تحریف و سانسور است؛ از جمشیدخان افشار اورومی و... مطلب مهمی ننوشته است؛ دفاع از اعمال تروریستی مشروطه‌طلبان افراطی مانند عباس آقا صراف تبریزی... و حیدرخان که تروریسم سرخ بلشویکی را به ایران داخل کرده؛ تروریست‌پرور و خشونت‌دوست بوده است! لذا با این اتهامات از نظر مهران بهاری بسیار طبیعی است که «کسروی تاوان تأیید و تشویق اقدامات تروریستی مشروطه‌خواهان ضد قاجار را بعدتر» پس بدهد.

دفاع وقیحانه از نیروی اشغالگر عثمانی و اقدامات آن و دشمنی با حقایق تاریخی

«فرقه‌ی دمکرات آذربایجان-اول نه تنها از جهت هویت ملی انتخابی‌اش (ملت ایران، وطن ایران، زبان ملی فارسی) فرزند انقلاب مشروطیت ایران بود، بلکه به لحاظ مشی سیاسی هم، از جمله کاربرد تروریسم، ادامه دهنده‌ی راه آن بود. در دوران حاکمیت خیابانی-نوبری سایه‌ی تروریسم بر شهر تبریز گسترده شد... قتل‌های سیاسی بدست یک «کمیته‌ی ترور» انجام می‌گرفت که پس از رفتن روسها از تبریز و پیش از آمدن اردوی نجات‌بخش عثمانی، ظاهراً به دستور خیابانی و برای کشتن عمال صمدخان و کسانی که با روسها همکاری داشتند تاسیس و توسط نوبری و حریری اداره می‌شد.»

«پس از آزادسازی تبریز توسط اردوی عثمانی و تشکیل حکومت اتحاد به صدارت جمشیدخان مجدالسلطنه افشار اورومی، این حاکمیت تورک عده‌ای از تروریست‌ها و آدمکشان دمکرات آذربایجان را دستگیر و پس از محاکمه اعدام نمود. ... خیابانی و دو تن از یارانش نیز توسط حکومت اتحاد-اردوی عثمانی به اورمیه و سپس قارس تبعید شدند. علت تبعید آنها «کارشکنی در امور حکومت تورک اتحاد و تدارکات نیروهای مسلح تورک بومی-اردوی عثمانی» بود. «

مهران بهاری مینویسد: «در پایان جنگ جهانی اول، دولت عثمانی که متوجه پروژه‌ی کلان دولتهای استعماری اروپائی-روسیه و آمریکا برای پایان دادن به حاکمیت تورک در اروپا و آسیا و تجزیه و نابود کردن

دولتین عثمانی و قاجار شده بود، به منظور حفظ اقله سرزمینهای تورک‌نشین، در صدد ایجاد یک دولت تورک در جنوب قفقاز («جمهوری خلق آذربایجان» به رهبری رسول‌زاده) و یک دولت تورک دیگر در شمال غرب ایران («حاکمیت اتحاد» به رهبری جمشیدخان سوباتایلی افشار اورومی) و در صورت امکان الحاق آنها به یکدیگر تحت الحمایه‌ی خود برآمد. «وسپس ادامه می‌دهد که «در این هنگام هم ایرانیان مهاجر در قفقاز و جمعیتها و احزاب آنها به عوض حمایت از دولت مساوات رسولزاده و حکومت اتحاد جمشیدخان سوباتایلی افشار اورومی، به دشمنی با آنها و نیروهای آزادی‌بخش عثمانی برخاستند.»

فقط آدمهای خود فروخته و نوکرصفتان تا مغز استخوان مرتجع می‌توانند امروز از تحت الحمایه‌ی دولت عثمانی بودن در گذشته، دفاع کنند و نیروهای اشغال‌گر عثمانی را نیروهای آزادی‌بخش قلمداد کنند. ایرانیان مهاجر در قفقاز و جمعیتها و احزاب آنها، کاملاً حق داشتند علیه سیاست استعماری دولت در حال فروپاشی عثمانی به پا خیزند و مبارزه کنند!

بهاری با افتخار «اشغال تبریز» توسط اردوی عثمانی و تشکیل حکومت اتحاد به صدارت جمشیدخان مجدالسلطنه افشار اورومی را آزادسازی تبریز مینامد. و از اعدام عده‌ای از «تروریستها و آدمکشان دمکرات آذربایجانی» یعنی طرفداران خیابانی به وجد می‌آید و تبعید خیابانی و یارانش را که حاضر نیستند نوکری اردوی عثمانی را بکنند، می‌ستاید.

مهران بهاری از تبعید خیابانی، بادامچی، نوبری به بهانه مانع‌تراشی در امر تدارکات اردوی متحد تورک بومی-عثمانی دفاع میکند و تاریخ نگاری بی‌غرضانه تقی شاهین را که به مذاق این عاشق سینه چاک «اردوی نجات‌بخش عثمانی» خوش نیامده، زیر علامت سوال میبرد. من نیز نوشته تقی شاهین را در این رابطه تکرار میکنم:

«نیروهای نظامی تورک به فرماندهی احسان بیگ بعد از اشغال اورمیه و سلماس در ژوئن ۱۹۱۸ به تبریز آمدند؛ با آمدن تورکها قحطی و گرسنگی در شهر شدت بیشتری یافت. زیرا که آنان هر مقدار غله و ارزاق که به دستشان می‌افتاد غارت می‌کردند... تورکها در تبریز هم به توسط یکی از جاسوسان خود به اسم «یوسف ضیاء» «جمعیت اتحاد اسلام» تشکیل دادند؛ آنان به توسط همین جمعیت در امور داخلی ایالت آذربایجان مداخله کرده، در آنجا سیاست اشغالگرانه‌ی خود را پیش می‌بردند. خلق آذربایجان به رهبری حزب دمکرات با سیاست پان‌تورکیستی تورکها به مبارزه پرداختند. حزب دمکرات طرحهای تجاوزکارانه‌ی آنها را افشاء کرد. عثمانی‌ها شیخ محمد خیابانی، میرزا اسماعیل نوبری و حاجی محمدعلی بادامچی از رهبران حزب دمکرات آذربایجان را به منظور متلاشی کردن آن حزب توسط مکرم‌الملک مامور تهران دستگیر کرده در ۱۶ اوت به اورمیه و از آنجا به قارس تبعید کردند. مبارزه‌ی خلق آذربایجان علیه عثمانی‌ها شدت بیشتری یافت. فرماندهی اوردو ناگزیر از بیرون بردن سربازان از شهر شد. عثمانی‌ها سرانجام در پائیز ۱۹۱۸ تبریز و سراسر آذربایجان ایران را ترک کردند و بساط جمعیت اتحاد اسلامی آنان در هم پیچیده شد» (پیدایش حزب کمونیست)

من شاهین را از نزدیک می‌شناختم. مدتی که در باکو بودم رابطه بسیار نزدیکی با وی داشتم. انسانی بود بسیار وارسته و خدمت‌گذار بی‌منت حقیقت. نوشته‌هایش مطلقاً بی‌غرض است. بگذار مهران بهاری‌ها هرچقدر میخواهند زوزه بکشند!

حزب خلق مسلمان و چپ های آذربایجان

مهران بهاری می نویسد: «پس از انقلاب بهمن بخشی از تورکهای چپ ایرانی و آذربایجان گرایان (به عنوان رهبران و اعضا در فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و حزب مادر توده‌ی ایران، سازمان فدائیان خلق،...) به دلیل اطاعت بی چون و چرا از سیاستهای منطقه‌ای شوروی از دولت دینی و حاکمیت روحانیان بنیادگرای شیعی فارس‌گرای حاکم بر دولت ایران، گویا به خاطر ضد امپریالیست بودنشان... ، ... از سرکوب «حرکت خلق مسلمان» دفاع نمودند، حرکتی که اقلاً از جهت مخالفت با حاکمیت صنف روحانی و اصل ولایت فقیه، و خواستار شدن جدائی دین از دولت، به طور نسبی حرکتی مدنی و دمکراتیک شمرده می‌شد.»

اتخاذ مشی سیاسی علیه «حزب جمهوری خلق مسلمان ایران» مطلقاً ربطی به دلایلی که جناب بهاری اقامه می کند ندارد. تصادفاً شوروی در آن مقطع از جنبش‌ها و حرکاتی که در مناطق ملی جریان داشت حمایت میکرد. «راديو صدای ملی» که سیاست شوروی‌ها را در رابطه با ایران انعکاس میداد و از طریق راديو مسکو روی آنتن میرفت، از مطالبات کردها و بلوچ‌ها و... حمایت میکرد. حزب توده ایران بسیار تلاش میکرد نظر شوروی را نسبت به حزب دموکرات کردستان ایران و... تغییر دهد.

اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، سازمان حزب توده‌ی ایران در آذربایجان به تاریخ ۲۳-۱۰-۱۳۵۸ در رابطه با خلق مسلمان نادرست بود و محکوم است. اما «حرکت خلق مسلمان» مخالف حاکمیت صنف روحانی و خواستار جدائی دین از دولت نبود. دعوا بر سر قدرت و مقام بود. شریعتمداری میخواست آذربایجان را بعنوان تیول خود داشته باشد.

شریعتمداری از آخوندهایی بود که پس از سرکوب خونین جنبش دموکراتیک آذربایجان توسط ارتجاع محلی و قشون شاهنشاهی، وبه دار آویختن دادستان حکومت ملی آذربایجان در تبریز- فریدون ابراهیمی- به پیشواز محمد رضا پهلوی شتافت و در مدرسه طالبیه تبریز، به شاهی که هنوز خون گرم آزادی خواهان آذربایجان از دستانش میچکد، خیر مقدم گفت. (سیروس مددی/ پیوند ناخجسته پاسبانان تاریکی- دیدار شاه با روحانیون آذربایجان پس از سرکوب نهضت ۲۱ آذر ۱۳۲۶) 7

ماشالله رزمی در کتاب «آذربایجان و جنبش طرفداران شریعتمداری» سندی را آورده است که نماینده و همه کاره شریعتمداری در آذربایجان آیت الله حکم آبادی، و آخوند مجید واعظی و آخوند حمید شریبانی از ساواک پول می گرفتند. («آذربایجان و جنبش طرفداران شریعتمداری» ص ۷۰ و ۸۰) و کمیته‌های وابسته به «شریعتمداری - خلق مسلمان» نیز در شقاوت و لمپنی دست کمی از کمیته‌های طرفداران خمینی نداشتند.

جدا از همه اینها سرکوب کننده اصلی حزب خلق مسلمان در تبریز موسوی تبریزی از طرفداران خمینی بود. در آذربایجان و تبریز قدرت در دست خمینی چی‌ها بود. این خمینی چی‌ها با چتر در تبریز پیاده نشده بودند. موسوی تبریزی هم از خود تبریز بود. زبان مهران بهاری نمی چرخد بگوید موسوی تبریزی ترک تبار است.

تخریب و ترور شخصیت پیشه‌وری و تحریف حقیقت حکومت ملی آذربایجان مهران بهاری: «در برخی منابع ادعا می‌شود پیشه‌وری به عنوان همکار «چکا» هم (پلیس مخفی- سازمان اطلاعاتی مخوف بلشویکها) بر علیه مساوات فعالیت داشت و این را دلیل ارتقاء سریع وی به رهبریت فرقه فقط یک سال پس از عضویت در آن می‌دانند.»

و «پیشه‌وری در نوشته‌ها و خاطراتش، نقش و کرده‌های فرقه‌ی دمکرات ایران، فرقه‌ی عدالت ایران، ... و خود در این دوره‌ی تاریخی را تحریف، وارونه‌نمایی و سانسور کرده است.»

مهران بهاری با وجود اینکه اعتراف میکند که ادعای همکاری پیشه‌وری با «چکا» «به سبب در دسترس نبودن اسناد و منابع موثق آرشیوی دولتهای روسیه و آذربایجان و ... فعلا نمی‌توان در این باره حکم قطعی داد.» ولی باز هم ادعای همکاری با «چکا» را از یک منبع مشکوک ضد کمونیستی (سیاست شوروی در ایران، ۱۳۲۶-۱۳۰۶، ع، منشور گرگانی. ص ۴۳) تکرار میکند!

مهران بهاری نمونه‌ای که از تحریف خاطرات پیشه‌وری ارایه میدهد گزارش نوری پاشا به انور پاشا در مقابل شهادت پیشه‌وری است. پیشه‌وری که خود شاهد این حوادث بوده، شهادت میدهد که در سپتامبر ۱۹۱۸ در باکو، نیروهای تورک نوری پاشا مانند دانشناکها که در مارس همان سال ۳۰۰۰ تورک را -شامل ۶۰۰ مهاجر ایرانی- قتل عام کرده بودند، به انتقام‌خواهی به کشت و کشتار ارمنیان دست زدند و شهر را غارت کردند. در حالیکه نوری پاشا در گزارش خود به انور پاشا می‌گوید که ارمنیان اغلب توسط تورکهای بومی (و نه سربازان اردوی اسلام قفقاز) کشته شده‌اند. شهادت پیشه‌وری را در رابطه با این حوادث، بخاطر صداقت اش در نقل حوادث و یک عمر مبارزه علیه ظلم و ستم و برای عدالت ودموکراسی پذیرفتنی تر است تا گزارش‌های امثال نوری پاشا!

مهران بهاری می‌نویسد: «میرجعفر جوادزاده خلخال از سوی مقامات شوروی و با ماموریت تشکیل حزب کمونیست ایران در دسته‌های بلشویک با کشتی به گیلان اعزام شد. وی با دیگر اعضای فرقه‌ی عدالت در مدرسه‌ی آرامنه مستقر گردید و از روز ورود آنجا را به صورت باشگاه حزبی در آورده شروع به تبلیغات کمونیستی کرد. او برای تبلیغات هر روز در سالن مدرسه مجلس موزیک ترتیب و در سواحل دریا میتینگ می‌داد. (در آن زمان پیشه‌وری به تورکی نطق می‌کرد، زیرا به مکالمه‌ی فارسی مسلط نبود).»

بینید برای تخریب پیشه‌وری به چه چیزهایی متوسل میشوند: در مدرسه ازامنه مستقر شده؛ در سالن مدرسه مجلس موزیک ترتیب داده؛ در ساحل دریا میتینگ داده و با «شیطنت» برای تحقیر پیشه‌وری می‌گوید که به زبان ترکی نطق میکرد زیرا به مکالمه فارسی مسلط نبود! واز همه بدتر تبلیغات کمونیستی میکرده. این جرم‌هایی که مهران بهاری برای پیشه‌وری اقامه میکند هم اکنون نیز در جمهوری اسلامی جرم بحساب می‌آید!

مهران بهاری همه‌ی آن اتهاماتی که «پهلوی چی‌ها» و «جمهوری اسلامی چی‌ها» پیوسته علیه حکومت ملی آذربایجان و شخص پیشه‌وری بارانده بودند؛ یکجا و تماما تکرار میکند.

«پیشه‌وری، به علت داشتن ویژگی «وفاداری مطلق به دولت شوروی و اطاعت بی‌چون و چرا از حزب کمونیست روسیه» به صدارت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان انتخاب شد.»

«رابطه‌ی پیشه‌وری با دولت شوروی بیشتر رابطه‌ی مامور با آمر بود... پیشه‌وری و دیگر رهبران حکومت ملی آذربایجان به توصیه‌ی مقامات شوروی بدان کشور فرار کردند...» مهران بهاری وظیفه دارد پیشه‌وری را تخریب کند و حکومت ملی آذربایجان را به داشتن «سه لایه‌ی رهبری» (لایه‌ی تحتانی-رهبری ایرانی، لایه‌ی میانی-باقیروف (باقراوف) و مقامات جمهوری سوسیالیستی آذربایجان و لایه‌ی فوقانی مسکو-استالین-میکویان) متهم کند تا بر همان تهمت‌های وابستگی به شوروی‌ها، که دشمنان فرقه و پیشه‌وری پیوسته نشخوار کرده‌اند، صحنه بگذارد!

یرواند آبراهامیان در ایران بین دو انقلاب می نویسد: کنسول آمریکا در تبریز پیش بینی میکند که این حرکت های مخالف شاید بدون حمایت های شوروی شکست بخورد ولی تاکید میکند که چنین جنبش هایی از حمایت وسیع مردمی برخوردار است و شکایات و نارضایتی های حقیقی از حکومت مرکزی را نشان میدهد. کنسول انگلیس در تبریز نیز پس از یک بازدید کامل از منطقه ی شمال غرب، در گزارش خود مینویسد: «گرچه غیرقابل تصور است که این جنبش بدون حمایت روسها به نتیجه برسد و هر چند که روسها به دلیل اهداف خود از آن پشتیبانی می کنند، نمی توان انکار کرد که در بین کارگران و دهقانان این استان احساسی وجود دارد که من همیشه آن را خشم طبیعی نسبت به بی لیاقتی و فساد حکومت ایران قلمداد کرده ام... نمی توانم باور کنم که این نهضت کاملا کار روسها باشد. بلکه به نظر میرسد که آنها از یک وضعیت انقلابی واقعی بهره برداری می کنند» (ایران بین دو انقلاب ص ۲۶۸-۲۶۹)

وسپس مهران بهاری ادامه میدهد: «آرایش رهبری بومی این حرکت مرکب از تورکهای چپ ایرانی، آذربایجان گرایان ایران گرا و آذربایجان گرایان استالینیست؛ باعث بروز چند خطای استراتژیک، به زعم برخی خائنان، در آن شد. ... این خطاها عبارت است: مسالهی ارضی و وطن تورک: رهبران حکومت ملی آذربایجان و بعدها فرقه ی دمکرات آذربایجان درکی از «وطن تورک» (بویژه بخشهایی از آن واقع در استانهای کنونی همدان، مرکزی، البرز، قم، تهران، ...) و حدود و ثغور آن نداشتند، بر لزوم طرح و بحث این موضوع واقف نبودند... ایران را وطن و میهن خود می دانستند.»

پرسیدنی است که اگر حکومت ملی آذربایجان دو لایه ی رهبری دیگری هم طبق اظهارات بهاری داشته است، پس عملکرد آنها در این میان چه بوده است؟ چرا باقیرواف که مهران بهاری معتقد است «باقیروف دارای شعور ملی و وطنی بود... و سراسر منطقه ی تورک نشین در شمال غرب ایران- تا حوالی تهران و رشت و اراک و نهاوند را هم (گرچه با نام آذربایجان) وطن می دانست...»؛ برای تصحیح این خطاهای استراتژیک و یا خائنانه حکومت ملی آذربایجان مداخله نکردند!

کینه ی مهران بهاری نسبت به ارمنی ها

مهران بهاری به اعتراض مینویسد: «پیشه وری ... در خاطراتش نمونه ی وساطت و نجات دو ارمنی از چنگال سربازان تورک (عثمانی) در سالهای جنگ استقلال را - علی رغم آنکه قتل و کشتار تورکهای قفقازی و ایرانی به دست ارمنه را دیده بود- داده است.»

مهران بهاری که پیوسته علیه خشونت و وحشیت یقه درانی میکند ولی وقتی پیشه وری با وساطت دو ارمنی را از چنگال مرگ نجات میدهد، به پیشه وری می تازد که چرامانع قتل این دو ارمنی شدی!

مهران بهاری و مسالهی ملی در حزب کمونیست ایران

مهران بهاری برای تخریب «حزب کمونیست ایران» و پیشه وری مینویسد: «در کنگره و مرامنامه ی مفصل «حزب کمونیست ایران» که پیشه وری عضو و دبیر کمیته ی مرکزی آن بود، بر خلاف آموزه های صریح مارکسیسم-لنینیسم و سنن فرقه ی عدالت، «مسالهی ملی» مطرح نشده و در باره ی حل آن مطلبی وجود نداشت. حال آنکه یک ماه پیش از کنگره ی انزلی، در ماه مه فرقه ی عدالت در باکو برنامه و اساسنامه ی خود را که در آن مسالهی ملی مطرح شده بود، منتشر و حتی نسخه هایی از آن را در ایران از جمله رشت پخش

کرده بود. اما کنگره‌ی فرقه‌ی عدالت در انزلی به این دو سند توجه نکرد، آنها را مورد بحث و بررسی قرار نداد و کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران را مامور تدوین برنامه و نظامنامه‌ی جدیدی نمود. «مساله‌ی زبانها» هم در برنامه و اساسنامه‌ی «حزب کمونیست ایران» مسکوت گزارده شده بود...»

مهران بهاری از کتاب پیدایش حزب کمونیست ایران نوشته تقی شاهین قطعاتی را بطور گزینشی برمی‌دارد و حتی «نخستین» را از «نخستین کنگره حزب کمونیست ایران» حذف میکند تا بی توجهی کنگره نخستین حزب کمونیست ایران را به مساله‌ی ملی، به کل حزب کمونیست ایران تسری دهد. تقی شاهین کتاب پیدایش حزب کمونیست ایران را زمانی مینوشت که از طرف بخش بزرگی از رهبری حزب توده ایران از طریق حزب کمونیست شوروی فشار می‌آوردند که فرقه دموکرات آذربایجان را منحل کنند. تقی شاهین در تقابل با این سیاست حزب توده ایران به لنین پناه می‌برد و از موضع مارکسیستی-لنینیستی از بی توجهی نخستین کنگره حزب کمونیست به مسئله ملی انتقاد میکند. کتاب پیدایش حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲ ش) منتشر میشود ولی بحث وحدت حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان بطور رسمی از اوت ۱۹۵۹ (۱۳۳۸ ش) شروع شده بود. تقی شاهین یکی از اعضای هیات نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان در مشاوره برای تدارک تشکیل کمیسیون وحدت حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان بود. در حقیقت انتقاد شاهین از نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران نوعاً انتقاد از موضع شوونیستی و بی توجهی حزب توده ایران به ستم ملی در ایران و تقابل آن با فرقه دموکرات آذربایجان بود.

مهران بهاری این انتقاد را از تقی شاهین جویده جویده کپی میکند، بدون اینکه به روی مبارک خود بیاورد که در همین کتاب پیدایش حزب کمونیست ایران ده‌ها صفحه در تعریف و تمجید از نخستین کنگره حزب کمونیست ایران وجود دارد. ومهران بهاری عمداً نتیجه‌گیری پایان کتاب را، که تأکید میکند دومین کنگره حزب اشتباهات کنگره اول را در رابطه با مسئله ملی تصحیح کرد، فراموش می‌کند.

پیشه‌وری از کادرهای اصلی فرقه عدالت و سردبیر روزنامه حریت ارگان این حزب که به زبان آذربایجانی از ژوئن ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ش) تا ماه مه ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ ش) در باکو منتشر میشد، بود. اساساً پیشه‌وری چه در فرقه عدالت و چه در حزب کمونیست ایران و چه در فرقه دموکرات آذربایجان عمیقاً به اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و آموزش به زبان مادری اعتقاد داشت. تقی شاهین در پیدایش حزب کمونیست ایران تأکید میکند که دومین کنگره حزب اشتباهات کنگره اول را تصحیح کرد: «... و بویژه به مساله‌ی کشور کثیرالمله‌ای چون ایران را بر اساس اصول لنینی مورد بررسی قرار داده، حل نمود.» در اسناد کنگره دوم حزب کمونیست ایران آمده است: «لازم است که اهمیت بزرگی به مساله ملل کوچک که جزو مملکت ایران زندگی مینمایند داده شود. فرقه کمونیست ایران باید مطالبات و شعار عمومی تمام فرقه‌های کمونیستی دنیا را راجع به مساله‌ی ملیت، یعنی شعار حق هر ملت بر استقلال کامل خود، حتی مجزی شدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید.»

مهران بهاری با وقاحت تمام دروغ مینویسد: «پس از ختم ماجرای جمهوری سوسیالیستی گیلان، فرقه‌ی کمونیست، از مساله‌ی ملی - فدرالیسم ملی دست کشید، شورشهای ایالتی را تقبیح، و به دولت ایران توصیه کرد حکومت مرکزی را تقویت کند.»

در همین دوران مورد اشاره مهران بهاری، که پیشه‌وری دبیر مسئول حزب در ایران بود، ستاره سرخ، ارگان کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران، در رابطه با مساله ملی و مساله زبان ملیت‌ها ی ساکن ایران؛ موضع

بسیار روشنی داشته است: در «ستاره ی سرخ» مجله ی ماهانه ی ارگان کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران؛ سال اول شماره سوم و چهارم (خرداد و تیر ۳۰۸ برابر با ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۹) مقاله ای در تشریح برنامه حزب کمونیست ایران به قلم سیاوش ذوقی درج شده است. در آن مقاله ابتدا به قطعنامه کنگره ی دوم فرقه کمونیست اشاره میشود: «فرقه ی کمونیست ایران موظف است با تمام وسایل طرفداری خود را نسبت به آزادی کامل ملل مظلومه ی ساکنه ی ایران از قلاده سلطنت آنگلو-رضاشاه که موجب تضییقات و رقیقیت ملل اقلیت و بلکه عموم توده ی زحمتکش است اعلام و ابراز نماید...» و بعد به تبعیض ملل غیر فارس ساکن ایران توسط فارس زبانها اشاره میشود: «فارس ها که بیشتر از چهل و پنج درصد جمعیت ایران نبوده و با وجود این تمام اقتدارات حکومتی و ادارات و پستهای دولتی را این یک قسمت از سکنه ویا بعبارت صحیح تر صنف حاکمه ی آن یعنی اشراف و مالکین و متفقین و عمال ایشان در دست گرفته و برای خود انحصار نموده اند. حاکم لرستان، رئیس مالیه ی کردستان، مدیر معارف و معلمین مدارس عربستان، روئسا و وکلای عدلیه آذربایجان و بالاخره مامورین پست و تلگراف و سایر ادارات بلوچستان و سیستان و حتی عمال خیلی جزئی دولتی در تمام ولایت ونقاط، همه فارس و تقریباً همه نوباوگان طهران و ملاک زاده های «دارالسلطنه ی مبارکه» اند.»

در همین مقاله به تضییقات ملی در دوره پهلوی نیز بطور مفصل اشاره میشود، و در ادامه زبان دولتی اجباری را رد میکند: «محو والغای امتیازات ملی لازمه اش محو امتیازات یک زبان بر زبان دیگر و لازم نبودن یک زبان دولتی اجباری برای تمام ملل ساکنه ی ایران است. هرملت و قوم باید در انتخاب زبانی که برای زندگی خود و تسهیل روابط اقتصادی خویش مفیدتر میدانند، اختیار کامل داشته باشد!» (ستاره سرخ - ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران؛ به کوشش: حمید احمدی)

مهران بهاری مینویسد: «پیشهوری به کثیرالملله بودن ایران، وجود ملت تورک و ضرورت فدرالیسم ملی اعتقادی نداشت. ... و مخالف فدرالیسم ملی بود.»

جدا از اسناد حزب کمونیست ایران در رابطه بامسئله ملی، در «برنامه حکومت ملی آذربایجان» که توسط پیشهوری تدوین شده به روشنی آمده است: هیات دولت ملی آذربایجان، برای نیل به خودمختاری ملی که سالیان سال از آرزوهای مردم آذربایجان است، همچنین برای رفع نیازهای مردم و سوق این سرزمین به سمت توسعه و ترقی، موارد مندرج ذیل را به عنوان برنامه کوتاه مدت خود ارایه می نماید:

... برپا داشتن دولت ملی در آذربایجان بر اساس بنیان های دموکراتیک و رفع دشواری های ممکنه در این راستا، بدون اخلال در تمامیت ارضی و استقلال ایران.

رسمیت دادن به آموزش زبان ملی مان در تمام مدارس، دوم مبارزه با بیسوادی و به اجرا در آوردن آموزش اجباری و رایگان برای همه. 8

در «مرامنامه فرقه دموکرات آذربایجان» نیز که درنخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان که در دهم مهر ماه ۱۳۲۴ به تصویب رسیده و پیشهوری در تهیه آن نقش اساسی داشته آمده است: «برای هر ملتی که در داخل کشور ایران زندگی می کنند، باید توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی خودمختاری داخلی و حق تعیین سرنوشت داده شود.» 9

مهران بهاری مدعی است «پیشه‌وری تا زمان انتخاب شدن به صدارت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در سال ۱۹۴۴، در قفقاز اغلب و در ایران همیشه، فارسی‌نویس بود. در این دوره مخصوصاً بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۴۴ که زبان تورکی به شدت از سوی رژیم کودتا- رضاشاه- محمدرضاشاه سرکوب می‌شد، وی دغدغه‌ای به اسم زبان تورکی، حفظ و ترویج و ... آن از خود نشان نداده است. در میان صدها نوشته و مقاله از وی تا صدارت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در سال ۱۹۴۴، حتی یک نوشته در باره‌ی ملت تورک، مساله‌ی ملی تورک و یا حق ملت تورک برای تعیین سرنوشت خود، خودمدیریتی او و ... وجود ندارد.»

این مزخرفات چیست که سرهم بندی میکند. پیشه‌وری در ۲۶ سالگی به عضویت کمیته مرکزی حزب عدالت انتخاب میشود و سردبیری روزنامه «حریت» ارگان حزب که به زبان ترکی منتشر میشد (اخبار و گزارشات به فارسی هم در آن درج می‌شد.) به او سپرده میشود. از این سال‌هایی هم که مهران بهاری مدعی است «زبان تورکی به شدت از سوی رژیم کودتا- رضاشاه- محمدرضاشاه سرکوب می‌شد؛ بیش از ده سال اش را در زندان قصر قاجار بوده است. در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ش) در کنگره دوم ح.ک.ا. ایران که دو باره به عضویت ح.ک.م انتخاب میشود تا ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) که توسط پلیس دستگیر میشود بعنوان دبیرمسئول حزب انجام وظیفه میکند و در فاصله سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ مجله‌ی «ستاره سرخ» ارگان مرکزی ح.ک.ا. ایران منتشر میشود و در این مجله‌ها در تشریح اسناد حزب در رابطه با مسایل ملی و زبانی؛ مقالاتی درج میگردد. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ روزنامه آژیر را در تهران منتشر میکند. از سال ۱۳۲۴ در تبریز روزنامه آذربایجان را منتشر میکند.

اما پرسیدنی است که خود مهران بهاری چرا پس از یک قرن هنوز هم عمده نوشته‌هایش به فارسی است. و چرا همین نوشته‌اش که مربوط به آذربایجان و آذربایجانی‌هاست به فارسی است؟ چند وقت پیش همین جناب مهران بهاری نوشته‌ای تحت عنوان: «هر روشنفکر آذربایجانی، روشنفکر آذربایجان نیست» منتشر کرده بود که من همان وقت‌ها به آن جواب دادم. وی نوشته بود: «نویسندگان ترک که هنوز هم داوطلبانه آثارشان را تنها به فارسی مینویسند، آگاهانه یا ناآگاهانه، تحت تاثیر دیدگاههای سیاسی پان ایرانیستی قرار دارند و این بدان معناست که خودشان را از تاثیر پان ایرانیسم رها ن ساخته اند.» و ادامه داده بود: «من یک گام دیگر پیش میگذارم و ادعا دارم که یکی از سرنخ‌های جدی در شناختن پان ایرانیسم پنهان در میان ترکها، به موازات آنهایی که داوطلبانه و تنها به فارسی مینویسند آنهایی نیز می‌باشند که داوطلبانه ترکی نمی‌نویسند.»

ایشان بیشترین و مهمترین نوشته‌هایش را به زبان فارسی مینویسد. اما من نمی‌دانم که ایشان داوطلبانه هم ترکی می‌نویسند یا نه؟!

اما براساس حکمی که جناب مهران بهاری صادر میکند، مضمون و محتوی نوشته‌های نویسندگان اهمیت ندارد. آنچه که اهمیت دارد زبان نوشته است که ترکی باشد. یعنی اگر نویسنده‌ای هرچقدر هم علیه اصول حقوق بشر بنویسد و یا گفته‌های ضد زن مرتجعین را نشخوار کند و یا افکار راسیستی را تبلیغ کند و یا با زیرکی سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی را درون حرکت ملی پیش ببرد؛ آن نویسنده روشنفکر ترک است!

شاید احتیاج به گفتن نباشد ولی بعضی وقت‌ها ضرورت ایجاب میکند که آدم بدیهیات را برای توهم زدایی هم که شده تکرار کند: زبان فارسی را هم ترکها (صحبت از میلیونها ترک است که ترکی را نمی‌توانند

بخوانند و بنویسند) میتوانند بخوانند و هم ملتهای غیر ترک زبان. افکار و دیدگاههای جنبش ملی و روشنفکری آذربایجان در رابطه با حل مسئله ملی در ایران را نه تنها ملل تحت ستم، بلکه فارسها نیز باید بخوانند و رویش تأمل کنند.

ضد و نقیض گویی در باره وحدت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان با حزب توده‌ی ایران
مهران بهاری از یک طرف معتقد است: «پیشه‌وری کوچکترین خواستی برای الحاق منطقه‌ی ملی
تورک‌نشین در شمال غرب ایران به جمهوری آذربایجان نداشت...». و ادامه میدهد: «تورک‌گرایان هم از آن
حمایت نکردند. ..» و از طرف دیگر مینویسد: «ادغام فرقه‌ی دمکرات آذربایجان با حزب توده‌ی ایران در
آگوست ۱۹۵۹ (۱۲ سال پس از مرگ پیشه‌وری) به هویت سیاسی مستقل ملت تورک ضربه‌ای جدی زد و
به روند استحاله و فارس‌سازی وی شتاب فوق‌العاده بخشید.»

اگر پیشه‌وری و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان از همان اول کوچکترین خواستی برای الحاق منطقه‌ی ملی
تورک‌نشین در شمال غرب ایران به جمهوری آذربایجان نداشتند و تورک‌گرایان هم از آن حمایت نکردند؛ چرا
باید ادغام فرقه‌ی دمکرات آذربایجان با حزب توده‌ی ایران «به هویت سیاسی مستقل ملت تورک ضربه‌ای
جدی زد» باشد! قصد و نیت من در اینجا پاسخگویی به یاوه‌گویی‌های بهاری نیست بلکه بیشتر نشان
دادن ضد و نقیض گویی او است.

حقایق تاریخی یا ترور شخصیت

بهاری مینویسد: «پیشه‌وری در نوشته‌های خود به هنگام عضویت در فرقه‌ی دمکرات، فرقه‌ی عدالت، فرقه‌ی
کمونیست و ... و سپس در دوره‌ی حکومت ملی آذربایجان با گشاده‌دستی شیوه‌ی ترور و تهدید و تخریب
و تخطئه‌ی شخصیت را بکار برده است.»

و «امروز هم... به عنوان نمونه رحیم رئیس‌نیا یک آذربایجان‌گرای سنتی، بدین شکل به ترور شخصیت
رسولزاده می‌پردازد: «وی هنگامی که در عثمانی بود به حزب اتحاد و ترقی و تورکان جوان پیوست و سپس
سراز حزب دموکرات مسلمان که بعدها به مساوات تغییر نام داد در آورد. حزب اخیر از منافع بورژوا-ملاکهای
آن سوی ارس پاسداری می‌کرد و در سال ۱۹۱۸ به یآوری تورکان اشغالگر قدرت سیاسی در آذربایجان
شمالی بدست آورد. ... بعد از پیروزی ارتش سرخ و برجیده شدن بساط مساواتیستها در آذربایجان، رسولزاده
که در منجلاب شونیسیم و خیانت سقوط کرده بود، از اتحاد شوروی فرار کرد و بعد از مدتی در بدری در اروپا،
سرانجام در ترکیه رحل اقامت افکند و بیش از پیش در تلاشهای باطل پان‌تورکیستی مستغرق گشت.»
اولا پیشه‌وری در نوشته‌های خود هرگز به تخطئه‌ی شخصیت کسی حتی مخالفان اش نپرداخته است! ثانیا
چیزی هم که رئیس‌نیا نوشته ترور شخصیت نیست. اینها حقایق تاریخی است. حالا به مذاق پان‌ترکیست
ها خوش نمی‌آید، تقصیر رئیس‌نیا نیست. تازه در اینجا از همکاری رسولزاده با آلمان نازی چیزی نگفته
است.

قرار دادن «ژنرال محمود پناهیان» با جمشیدخان افشار اورومی و حاجی میرزا بلوری آلت
دست عثمانی در یک دسته بندی!

مهران بهاری مینویسد: «گرچه بعدها شماری از رهبران فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، از ایدئولوژی و هویت ملی روسیه ساخته‌ی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان بریده و به «ملت تورک» رسیدند. مانند «ژنرال محمود پناهیان» (مؤلف فرهنگ «جغرافیائی ملی ترکان ایران زمین»). این شخصیتها تحت نام «تورک‌گرایان دمکراتیک» و با جمشیدخان افشار اورومی و حاجی میرزا بلوری و ... یکجا دسته‌بندی می‌شوند.»

این شماری از رهبران فرقه مگر غیر از جانشاهلو و عنایت رضا است که دشمنی شان با چپ و همچنین با فرقه دموکرات آذربایجان و از موضع ناسونالیسم افراطی ایرانی هستند؟ اما مهران بهاری برای اینکه دست اش رو نشود از نام بردن از این «شماری از رهبران فرقه» خود داری میکند ولی «ژنرال محمود پناهیان» (مؤلف فرهنگ «جغرافیائی ملی ترکان ایران زمین») را با جمشیدخان افشار اورومی و حاجی میرزا بلوری یکجا دسته بندی میکند! ژنرال محمود پناهیان گرچه در یک مقطعی در رابطه با مسایل تشکیلاتی با غلام یحیی دانشیان اختلاف پیدا میکند، اما هرگز پشت به فرقه نکرد. پناهیان زمانی که به دعوت حزب بعث عراق و با موافقت حزب کمونیست شوروی به بغداد رفت گروهی تحت نام «جبهه ملی خلقهای ایران» تشکیل داد و از رادیو بغداد برنامه رادیویی، اگر اشتباه نکنم با همان نام جبهه ملی خلقهای ایران، پخش میکرد. من خودم در اوایل دهه ی پنجاه برنامه های این رادیو را شنیده ام که به زبانهای فارسی، ترکی، کردی و اگر اشتباه نکنم حتی بلوچی نیز بود. سیاستی که این رادیو دنبال میکرد همان سیاست فرقه دموکرات آذربایجان بود که پیشه وری بنیان گذاشته بود.

من چند شماره از «دنیا» (نشریه تئوریک و سیاسی کمیته ی مرکزی حزب توده ایران) در اختیارم است که مقالاتی از محمود پناهیان در آنها درج شده است. برای نمونه در دنیای دوره ی دوم سال هشتم شماره چهارم، زمستان سال ۱۳۴۶ مقاله ای تحت عنوان «تاریخچه ی رژیم کاپیتولاسیون در ایران و لغو آن» و مقاله دیگر تحت عنوان «قوانین جزائی ایران - افزاری در دست هیئت حاکمه و امپریالیسم» دنیای دوره ی دوم سال دهم شماره دوم تابستان ۱۳۴۸. محمود پناهیان نه تنها از فرقه دموکرات آذربایجان نبریده بود بلکه یکی از نویسندگان نشریه دنیا نیز بوده است!

من خودم سال ۱۳۶۴ در مسکو ژنرال پناهیان را در یک بیمارستانی که مهمان های خارجی و دیپلماتها را معالجه و مداوا میکردند ملاقات کردم. (همسر ایشان عراقی بود و خودش هم پاسپورت دیپلمات عراقی داشت و به همین خاطر هم در این بیمارستان بستری بود.) او از دیدن ما (من و دورفیک دیگرم) هم مکدر شد و هم خوشحال. خوشحال از این جهت که پس از سالهای طولانی جوانانی را میدید از تبریز با همان آرمانهایی که زمانی خودش هم در راه این آرمانها مبارزه کرده بود، و مکدر و غمزه شد چون میدید هنوز هم کشتار چپ ها و آزادیخواهان و دربدری جوانان وطن ادامه دارد. پناهیان از پیشه وری با احترام بسیار یاد میکرد و حکومت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان را می ستود!

دفاع از «الحاق کامل به آذربایجان شوروی» در ۷۵ سال پیش و مخالفت با طرفداران وحدت با جمهوری آذربایجان هم اکنون!!

مهران بهاری می نویسد: «باقیروف دارای شعور ملی و وطنی بود... باقیروف صادقانه سراسر منطقه‌ی تورک‌نشین در شمال غرب ایران- تا حوالی تهران و رشت و اراک و نهاوند را هم (گرچه با نام آذربایجان) وطن می دانست. وی در گزارشی به استالین مساحت «آذربایجان جنوبی» را ۲۳۰ هزار کیلومتر مربع قید می‌کند.»

از نقطه نظر بهاری «استراتژی صحیح همان بود که باقیروف تجویز می‌کرد:

الف) «قطع سریع و کامل هرگونه رابطه‌ی سیاسی و ارگانیک با ایران»

ب) «الحاق کامل به آذربایجان شوروی»

ج) «در مقابل عمل انجام شده قرار دادن جهان» (مانند مورد اوکراین)

به واقع اگر مخالفت استالین و سنگ‌اندازی‌های پیشه‌وری و رهبری ایرانی حکومت ملی آذربایجان نبود و سیاستهای باقیروف تعقیب می‌شد، امروز مرزهای جنوبی جمهوری آذربایجان تا پیرامونهای تهران و اراک و نهاوند امتداد داشت.

باند بهاری از طرفی از استراتژی باقیروف دفاع میکند و در عین حال فراموش هم نمیکند که به «اعدام و قتل و سر به نیست کردن نزدیک به چهل هزار تن در دوره‌ی باقیروف در جمهوری آذربایجان» اشاره کند. از طرف دیگر آذربایجانی‌هایی را که به جمهوری آذربایجان تعلق خاطر دارند و طرفدار وحدت دو آذربایجان هستند «آذربایجان‌گرایان بیرون‌گرا» می‌خواند:

«آذربایجان‌گرایان بیرون‌گرا کسانی هستند که « نام ملت خود (آذربایجانی به جای تورک)، نام زبان خود (آذربایجانی به جای تورکی)، گروههایی که ملت او را تشکیل می‌دهند (ساکنین آذربایجان به جای همه‌ی اونوزهای غربی ساکن در ایران)، حدود و ثغور وطن خود (منطقه‌ی جغرافیایی-اداری آذربایجان به جای همه‌ی سرزمین تورک‌نشین در شمال غرب ایران-تورک‌اٹلی)، الفباء (قبول حرف ڤ، ...)، زبان ادبی (آزهر بایجانجا)، تاریخ‌نگاری، قهرمانان، سمبلها و پرچم ملی و ... همه را از رسپوبلیکای آذربایجان کپی‌برداری کند. تقریباً در همه‌ی این موارد، آنچه از جمهوری آذربایجان کپی شده است، با واقعیتها و نیازهای ملت تورک ساکن در ایران تطابق ندارد، و یا بر علیه منافع و مصالح ملی وی است.»

این همه تناقض، این همه آشفتگی؟ باند مهران و یا تیم و یا شبکه مهران بهاری دچار گنجی و سردرگمی عجیبی شده اند و خودشان هم نمی‌دانند چه می‌گویند! از یک سو از «الحاق کامل به آذربایجان شوروی» در ۷۵ سال پیش دفاع میکنند و از سوی دیگر با آنهایی که هم اکنون نسبت جمهوری آذربایجان سمپاتی نشان میدهند «آذربایجان‌گرایان بیرون‌گرا» مینامند.

دشمنی با فدایی و مجاهد

مهران بهاری می‌نویسد: «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، پیکار و دهها سازمان دیگر که تحت نام قهر انقلابی، مبارزه‌ی چریکی، قیام مسلحانه، جنگ پارتیزانی و ... به انجام عملیات تروریستی می‌پرداختند و یا مانند حزب توده به آن آغشته بودند.» و « هر دو نام مجاهد و فدائی، مفاهیم خشونت و نابودی را در خود مستتر دارند. این دو نام که بین گروههای تروریست همواره از محبوبیت برخوردار بوده‌اند، توسط مشروطه‌طلبان به تورک‌اٹلی و ایران وارد شده‌اند. در دوران معاصر دو گروه تروریست اصلی در ایران، که بسیاری از موسسین و اعضایشان تورک بوده و هستند، سازمان فدائی و سازمان مجاهدین نام داشته‌اند.»

این سخنان را ما بکرات از زبان مقامات درجه اول جمهوری اسلامی و از زبان مقامات امنیتی و اطلاعاتی و شکنجه‌گران شنیده‌ایم. این حرف‌ها برای ما تازگی ندارد. آنچه که برای ما تازگی دارد این است که از حلقوم یک نژادپرست ترک‌گرا که به ظاهر مخالف خشونت هم است در می‌آید. البته ما نشان خواهیم داد

که مواضع این نژادپرست ترک گرا در رابطه با «خشونت» دقیقا همان سیاست جمهوری اسلامی علیه منتقدین و مخالفان اش است!

اعلام اینکه این گروه‌ها تروریست هستند، عملا تأیید جنایات جمهوری اسلامی در رابطه با اعضای این سازمانها و دیگر سازمانهای چپ و جواز سرکوب هر چه خشن تر کارگران و زنان و ملیت ها به بهانه تأثیر گرفتن از خارج و دشمنان ایران است.

کینه ی عمیق دشمنان آذربایجان نسبت به علیرضا نابدل (اوختای)

«تاریخ‌نگاری آذربایجان‌گرایانه مجذوب قهرمانان تروریست است... کسانی که از تروریست‌ها قهرمان‌سازی می‌کنند، خودشان هم مانند آنها اغلب افرادی کنش‌گرا، بی‌صبر، ستیزه‌جو، تشنه‌ی تحرک و جویای هیجانند و نابود ساختن و رفتارهای غیرعقلانی و مرگ و شهید شدن و قهرمان‌بازی و ... را بسیار دوست می‌دارند.» و «در ایدئولوژی آذربایجان‌گرایی، برخی از خصلت‌های منفی مانند «نداشتن شعور ملی تورک»، «مخالفت با هویت تورک»، «خودزنی»، «غیرعقلانی بودن» و «خشونت‌ورزی» به ارزش؛ و قهرمان‌سازی از شخصیت‌های فاقد شعور ملی تورک و خشونت‌پرور به یک اصل و قاعده تبدیل شده است.» مهران بهاری با این مقدمه به علیرضا نابدل (اوختای) می‌پردازد: «علیرضا نابدل یک شاعر تورک با استعداد متوسط (تخلص اوختای)، یک آذربایجان‌گرای کلاسیک-استالینیست و مولف اثری پرخاشگرانه و جاهلانه بر علیه ملت تورک بنام «آذربایجان و مساله‌ی ملی» است.»

اولا در نقد هر نوشته‌ای از جمله «آذربایجان و مساله‌ی ملی» باید شرایطی که نوشته، نوشته شده و همچنین باید به دوره‌ای نظر داشت که جنبش چریکی فدائیان خلق وارد تاریخ معاصر ایران میشدند. ثانياً برخورد با «آذربایجان و مساله‌ی ملی» نابدل در صلاحیت «هر گاو گند چاله دهانی» نیست. و در ادامه در باره «آذربایجان و مساله‌ی ملی» می‌نویسد: «نابدل در اثر خود بارها نام «کرد» را با احترام ذکر می‌کند. اما از ذکر نام ملی ما «تورک» هراسان و گریزان است و از موضع خودبزرگ‌بینی الی‌تیستی آنرا به «آذربایجانی‌ها، خلق آذربایجان، ...»؛ و نام زبان «تورکی» را به «آذری» تغییر می‌دهد.» نابدل چرا نمی‌باید از خلق کرد که برادر ماست با احترام یاد نکند. اوختای نژاد پرست ترک‌گرای ضد کرد نبود تا مثل بهاری کردها و سازمان‌هایشان را گروه‌های اشقیاء و تروریست بنامد. مهران بهاری عرق ریزان تلاش میکند آذربایجانی‌ها و کردها را رودررو قرار دهد. دلیل این کار هم روشن است: جمهوری اسلامی می‌خواهد میان کردها و آذربایجانی‌ها فضای غیر دوستانه و پرتنش حاکم باشد تا مانع همکاری در جهت براندازی اش باشد. حتی بعید نیست که جمهوری اسلامی برای بقای خود میان کرد و ترک جنگ افروزی کند و بعد بعنوان ناجی صلح ظهور کند و ادعا کند که اگر جمهوری اسلامی نباشد ایران تجزیه میشود و جنگ داخلی رخ میدهد!

با مشاهده مهران بهاری‌ها ی نژاد پرست ترک گرا، بنظم فاصله گرفتن و امتناع نابدل از کاربرد «تبارترک»، درایت او رادر همان سالها نشان میدهد.

مهران بهاری در اینجا نیز بحث زبان «تورکی»، «آذری» را پیش میکشد و مینویسد چرا نابدل نام زبان ما را ترکی نمیگوید آذری میگوید.

در جواب اش باید گفت : میلیونها نفر در ایران زبان مارا آذری، آذربایجانی ویا ترکی آذربایجانی مینامند و قصدشان نیز مطلقا توهین ویا تحقیر نیست. البته ترکی هم می گویند. وظیفه ای که به مهران بهاری محول شده ایجاد اختلاف و تشتت در داخل خود آذربایجانی ها و ایزوله کردن آذربایجانی ها در جامعه ی ایران است.

محمود جوشقون در این رابطه اشاره می کند: «"محرم ارگین" محقق و زبان شناس نامدار ترکیه، زبان آذربایجانی ما را ترکی آذری مینامد. در ترکیه بسیاری از روشنفکران و زبان شناسان و حتی مردم عادی، آذربایجانی ها را آذری مینامند. آیا آنها قصد توهین به آذربایجانی ها دارند. "بهزاد بهزادی" نام مجله اش را "آذری" گذاشته و در مقدمه "فرهنگ فارسی- آذربایجانی" مینویسد: "زبان آذری از دو سو در معرض تاثیر پذیری است: زبان فارسی و زبان ترکی (استامبولی). زبان فارسی در نقش زبان رسمی و اداری و زبان تحصیلی، و هر دو زبان با اجرای برنامه های گسترده رادیو و تلویزیون و مهاجرت ها ... موجب میگردد که لغات فارسی و ترکی بیشتری وارد زبان آذری گردد و تلفظ لغات به طرز گویش فارسی و یا ترکی گرایش پیدا کند و دگرگونی هایی مغایر با طبیعت زبان پدیدار گردد. قانون هماهنگی اصوات که یکی از خصوصیات ذاتی زبان آذربایجانی است تحت تاثیر تقلید از این گویش ها در معرض آسیب قرار دارد...همزمان گرایش هایی در زمینه پاکسازی زبان از هرنوع لغت "غیرترکی" مشاهده میشود و گاهی چنان افراطی که در ذیل نوشته های خود واژه نامه ای درج میکنند". آیا بهزادی را که خدمات بسیار ارزشمندی به ملت آذربایجان و زبان آذربایجانی کرده می شود تحقیر کننده ملت آذربایجان و استالینست نامید؟

"محمد تقی ذهتابی" را که نام کتاب گرامر خود را "معاصر ادبی آذری دیلی (سس- صرف)" گذاشته، می شود بخاطر اینکه نام کتاب اش را ترکی و یا ترکی آذربایجانی نگذاشته سرزنش کرد؟ آیا استاد فرزانه را که نام کتاب بسیار با ارزش خود را "مبانی دستور زبان آذربایجانی" گذاشته و بسیار روشن و صریح مینوسد که: "زبان امروزی آذربایجان که در گروه بندی زبان ها و کتب دایره المعارف از آن به اختلاف به نام آذربایجان، زبان آذری و ترکی آذری نام میبرند... " بخاطر این که زبان مردم آذربایجان را ترکی و یا ترکی آذربایجانی نه نامیده است، استالینست نامید؟ آیا ذهتابی ها، فرزانه ها، بهزادی و ... به اندازه مهران بهاری نام زبان مردم آذربایجان را نمیدانستند؟ « 10

البته من تعجب میکنم که بهاری چرا به نابدل ایراد نگرفته است که آذربایجان و آذری را با «ز» نوشته است! مهران بهاری برای اینکه داخل خود آذربایجانی ها تشتت و اختلاف ایجاد کند هر روز یک بازی در رابطه با نحوه نوشتن الفبای آذربایجانی پیش می کشد. مثلا اصرار دارد که «ذ» آذربایجان به شکل «ز» نوشته شود و با این کارحتی قرارهای سمینار اورتوگرافی زبان ترکی را نیز زیر سؤال میبرد!

مهران بهاری مینویسد: «نابدل تروریستی است که به نام کمونیسم به نیپیلیسم رسید. سوای بحث نسبت بین جنگ مسلحانه و مبارزه ی چریکی و تروریسم، اصرار مکرر نابدل برای کشتن خود در حالیکه حتی طبق منطق چریکی آن زمان، این عمل نه ضروری و نه معقول بود، آن هم به طرز مشابه عملیات انتحاری پاک باختگان داعشی، مصداق تروریسم و حد اعلای پوچی گرایی است. «

(وقتی من این جمله ی بالا را می خواندم دست هایم لرزید و طپش قلبم زیاد شد. مدتی پشت مونتور به این جمله خیره مانده بودم. آدم مگر میتواند اینقدر رذل و بی شرم باشد. ولی میتواند!)

عجب!! گویا این جناب بهاری با «منطق چریکی آن زمان» هم آشناست! مهران بهاری با ادبیات بازجویان و شکنجه گران سخن میگوید. دقت کنید: «اصرار مکرر نابدل برای کشتن خود در حالیکه حتی طبق منطق چریکی آن زمان، این عمل نه ضروری و نه معقول بود، آن هم به طریقی مشابه عملیات انتحاری پاک‌باختگان داعشی، مصداق تروریسم و حد اعلای پوچی‌گرایی است.» ای خوانندگان عزیز که یا خود زندان و شکنجه را در دوران محمد رضا شاه پهلوی و دوران جهنمی جمهوری اسلامی تجربه کرده اید و یا در باره شکنجه در ساواک شاه و یا شکنجه‌های غیرقابل تصور در شکنجه‌گاه‌های علنی و پنهان جمهوری اسلامی شنیده اید و یا خوانده اید؛ در باره این احکام مهران بهاری چه فکر می‌کنید؟

با منطق مهران بهاری مبارزه‌ی اعضای نهضت مقاومت فرانسه علیه نازی‌ها و خودکشی بعضی از آنها برای زنده نیفتادن به دست گشتاپو را هم باید «عملیات انتحاری داعشی» و نیپیلیسم دانست! مهران بهاری ادامه می‌دهد: «در قهرمان‌سازی از علیرضا نابدل، علاوه بر تقدیس خشونت و نیستی، عواملی چون تبریزی بودن، مواضع شدیداً ضد تورک و محبت او به تروریسم کردی هم دخیل بوده‌اند. چرا که آذربایجان‌گرایان و تورک‌چپ ایرانی عموماً دارای تمایلات شدید محلی‌گرایی و ضد تورک‌اند و نیستی و خشونت و محبت به تروریسم کردی را گرامی می‌دارند. وضعیت نابدل، متفاوت از صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، مرضیه اسکویی،... است.»

وضعیت نابدل متفاوت از رفقاییش نبوده است. تمام دوستان مشترک صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و علیرضا نابدل (اوختای) که زنده اند می‌توانند شهادت بدهند که مواضع و دیدگاه‌های نابدل بیشتر متأثر از صمد بهرنگی و بهروز دهقانی بوده است. «آذربایجان و مساله‌ی ملی» نوشته سازمانی بوده و با قاطعیت میشود گفت مورد تأیید بهروز دهقانی، مرضیه اسکویی و... بوده است. مهران بهاری‌ها که از زیر عبای دکتر جواد هیئت همکار ساواک در آمده‌اند طبیعی است که به اوختای کینه داشته باشند.

دکتر جواد هیئت پدر معنوی نژاد پرستان تورک‌گرا، که هم فراماسونر بود و هم پزشک «کمیته مشترک ضد خرابکاری»، در «خاطرات من و پدرم» درباره علیرضا نابدل می‌گوید: «...بعد از شروع مبارزه مسلحانه توسط مخالفین رژیم شاه، در شهربانی کمیته‌ای مرکب از مأمورین اطلاعات شهربانی و ساواک به نام "کمیته‌ی ضد خرابکاران" تشکیل شد. مأمورین کمیته منزل و محل مخالفین را که بیشتر آنها از چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین تشکیل شده بودند شناسایی و آنها را محاصره می‌کردند. وقتی که با چریک‌ها درگیر می‌شدند، تیراندازی می‌کردند. بعد آنها را لت و پار کرده به بیمارستان شهربانی می‌آوردند. ما هم با تیمی که برای جراحی قلب تشکیل داده بودیم آنها را به‌طور اورژانس عمل می‌کردیم تا زنده بمانند. گاهی هم روحانیون مخالف رژیم را می‌گرفتند و بعد از ضرب و شتم به بیمارستان می‌آوردند....»

چریک‌ها را وقتی به بیمارستان می‌آوردند، بدون ذکر نام و هویت آنها، با شماره‌های مخصوص در بخش جراحی بستری می‌کردند. در بخش جراحی اُتاقی را در انتهای گُربدور (راهرو) به آنها اختصاص داده بودند. اولین چریک زخمی که نصف شب به بیمارستان آوردند و بعداً اسمش را دانستم علیرضا نابدل بود، او از چریک‌های فدایی خلق بود که به علت تیرخوردگی از شکم مبتلا به خونریزی داخل شکم شده بود، همان شب با اکیپ جراحی او را به‌طور اورژانس عمل کردیم و خونریزی را بند آوردیم و بعد از دادن دستورات لازم به

منزل رفتیم. فردا صبح وقتی برای ویزیت وارد اتاق او شدم، بنا بر عادت خودم سلام کردم و حال او را پرسیدم. بیمار ما که اسمش را هم نمی‌دانستیم، با بی‌اعتنایی به من جواب داد.

وقتی از اتاق او خارج شدم، به نرس‌های همراهم گفتم: این مرد پررو چرا با ما این طور رفتار می‌کند، مگر ما او را تیر زده‌ایم. یکی از نرس‌ها گفت: «آقای دکتر دیشب نگذاشتند او بخوابد و مأمور کمیته که بالای سرش کشیک می‌داد، او را شکنجه داده است!»

من از این گفتار بسیار ناراحت و عصبانی شدم و خودم تنها به اتاق بیمار برگشتم و از او جویای واقعه شدم، دیدم لهجه ترکی دارد. با او به ترکی صحبت کردم و خودم را معرفی کردم و گفتم: «من از اینجا نیستم». خواستم هرچه به او گذشته برای من تعریف کند. گفت: «دیشب بعد از این که به هوش آمدم خواستند از من اعتراف بگیرند و سراغ رفقایم را می‌گرفتند»

هیئت میگوید: «من از اینجا نیستم» و نابدل هم به یک پزشک کمیته‌ی ضد خرابکاران اعتماد میکند و میگوید: «دیشب بعد از این که به هوش آمدم خواستند از من اعتراف بگیرند و سراغ رفقایم را می‌گرفتند». نه نابدل و نه هیچ انقلابی که علیه شاه مبارزه میکرد به پزشک ساواک «کمیته مشترک ضد خرابکاری» اعتماد نمیکرد.

دکتر جواد هیئت ادامه می‌دهد: «من جریان چریکی را که عمل کرده بودم با سهند بازگو کردم و بعد از دادن مشخصات، او را شناخت و گفت: «او علیرضا نابدل شاعر آذری گو است» و او را سفارش کرد.

دو هفته بعد از عمل جراحی نابدل، در مطب مشغول دیدن بیماران بودم که از بیمارستان تلفن کردند و گفتند: «دکتر فوراً خودتان را برسانید. بیمار خودش را با سر از پنجره‌ی اتاق که در طبقه سوم بود به بیرون پرت کرده و چون به ایوان همان طبقه برخورد نموده با پا به زمین افتاده و روده‌هایش از شکمش بیرون ریخته است.»

«من علت را جویا شدم. گفتند: «امروز صبح مأمورین کمیته خبر دادند که بعد از ظهر او را از بیمارستان خواهند برد.»

من فوراً به بیمارستان رفتم و وارد اتاق عمل شدم. در اتاق مجاور اتاق عمل، نابدل را دیدم که روی برانکارد خوابیده بود و به محض دیدن من، از من خواست که او را به دست مأمورین ساواک ندهم. گفت: «سن الله منی ساواک مأمورلارینا وئرمه‌یین.»

من هم برای اصلاح روحیه‌ی او گفتم: «خاطر جمع باش، ما ترا به دست مأمورین ساواک نخواهیم داد.» ... بعد او را معاینه کردم. بخیه‌های شکم در اثر ضربه‌ی سقوط پاره شده بود و روده‌ها از شکمش خارج شده بود. به علاوه پاشنه پا هم شکسته بود. فوراً او را به اتاق عمل منتقل کرده و دوباره عمل کردیم و بعد از بیهوشی، روده‌ها را با سرم استریل شست و شو دادیم و وارد شکم کردیم و جدار را محکم دوختیم. خوشبختانه بیمار بدون عارضه خوب شد و شکستگی پا را بهانه کردم و بیش از یک ماه او را در بخش نگه داشتم. یک روز به من گفتند که: «مأمورین کمیته دیروز عصر آمدند و بیمار را بدون اینکه از طرف شما مرخص بشود، بردند!» (خاطرات من و پدرم/ دکتر جواد هیئت/ به کوشش حسن راشدی و اکبر آزاد)

اساساً من نمی‌توانم قبول کنم که نابدل از یک ساواکی بخواهد که او را به دست مأمورین ساواک ندهد! ولی اگر گفته‌ی دکتر جواد هیئت درست باشد کار پدر معنوی نژاد پرستان تورک گرا جنایت بوده است، زیرا

یک پزشک، یک زندانی سیاسی را برای شکنجه تحویل شکنجه گران ساواک میدهد که پس از شکنجه های وحشیانه و اعتراف گیری اعدام کنند.

آنهايي که گذرشان به کمیته ی مشترک ضدخرابکاری در سالهای بعد از هزاروسیصدوپنجاه افتاده باشد می دانند که شکنجه چیست. آدم هزار بار آرزوی مرگ میکند. بویژه کسانی چون علیرضا نابدل و رفقاییش که هم اطلاعات نسوخته داشتند که سازمان امنیت حتما می خواست تخلیه ی اطلاعات کند و هم در یک سری عملیات شرکت داشتند که صد در صد مجازات سنگینی در انتظارشان بود.

برای آشنایی با چریک فدایی علیرضا نابدل (اوختای) به نوشته فریبرز سنجرى «به یاد رفیق نابدل که نامش ماندگار است بر، "نامه حزب" (1)» 11 و همچنین به نوشته رحیم رئیس نیا 12 در باره خلاقیت اوختای در لینک های داده شده نگاه کنید.

مهران بهاری آذربایجانی ها را وحشی می نامد

مهران بهاری مینویسد: «وحشیتی که در اردبیل و آزرشهر و تبریز و قوشاچای و اورمیه و همدان و قزوین و ایلیخی چی و دیگر شهرهای تورک نشین در زمان انقلاب اسلامی، از طرف برخی از مردم و انقلابیون تورک بر علیه هنرمندان، پاسبانان، همکاران و مظنونین به همکاری با رژیم پهلوی، و اقلیتهای دینی مخصوصا بهائیان شامل کودکان و زنان و سالمندان و ... آنها رفت، از کشتار خیابانی با گلوله و ضربات چاقو و سنگ و چوپ و لینیچ کردن تا آتش زدن و غارت کردن اموال و خانه ها و محل کسب و کارشان، ... لکه های ننگی در تاریخ ملت تورک است.»

عجب!! این شبکه با این مزخرفات چه چیز می خواهد بگوید. با ردیف کردن اسامی برخی از شهرهای آذربایجان چه چیزی را می خواهند القا کنند. کدام مردم، کدام انقلابیون تورک این جنایت های ردیف شده در بالا را انجام داده اند. اینجا- آنجا خشونت هایی نه تنها در آذربایجان بلکه در کل ایران رخ داده است که معمولا در هر شورش ویا انقلاب اجتناب ناپذیر است. انقلاب ۱۳۵۷ ایران به آن وسعت و دامنه یکی از کم خشونت ترین انقلابها در جهان بود.

مردم عادی و انقلابیون هرگز «وحشیتی» علیه هنرمندان، پاسبانان، همکاران و مظنونین به همکاری با رژیم پهلوی، و اقلیتهای دینی مخصوصا بهائیان نکرده اند. اگر چند نفر لمپن ویا لات که با این یا آن پاسبان و یا با این یا آن ماموردولت از قبل عداوت داشته واز فرصت بدست آمده استفاده کرده و انتقام شخصی گرفته است، چه ربطی به مردم «اردبیل و آزرشهر و تبریز و قوشاچای و اورمیه و همدان و قزوین و ایلیخی چی و دیگر شهرهای تورک نشین» دارد!

جنایت هایی که نسبت به «اقلیتهای دینی مخصوصا بهائیان» انجام گرفته مستقیما از سوی طرفداران خمینی بوده است .

سیسان یکی از روستاهای بهائی نشین استان آذربایجان شرقی بود که در دهستان مهران رود شهرستان بوستان آباد واقع بود که بعد از انقلاب توسط جمهوری اسلامی کل روستا از سکنه ی بهائی «پاک سازی» شد. بهائی سیتیزی هم اکنون نیز بعد از گذشت سی و چند سال از انقلاب هنوز در جمهوری اسلامی ادامه دارد. این جنایات و بهائی سیتیزی چه ربطی به آذربایجانی ها دارد.

مهران بهاری که این همه ادعای بی‌زاری از خشونت می‌کند، چرا به آتش سوزی سینما رکس آبادان که توسط «طرفداران خمینی» انجام گرفته اشاره نمی‌کند. جزغاله کردن صدها انسان بی‌گناه که برای دیدن فیلم رفته اند از منظر مهران بهاری ها خشونت نیست، ولی انتقام شخصی یک لمپن ویا لات از یک پاسبان و امثال این (که خود این هم معلوم نیست که کار چه کسی است و ای چه بسا همین ها هم کار طرفداران خمینی بوده است.) «وحشیت» است! وحشیت و جنایاتی که جمهوری اسلامی در رابطه با مردم ایران در بیش از سه دهه انجام داده با هیچ وحشیتی قابل اندازه‌گیری و مقایسه نیست. کجا دیده شده است که هزاران زندانی سیاسی را که اکثریت شان در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای فرمایشی محکومیت گرفته بودند و قسما محکومیت شان تمام شده بود؛ یکجا وبدون کوچکترین دلیل ومدرك و فقط بخاطر باورهاشان اعدام کنند ودر گور های دسته جمعی دور از چشم مردم دفن کنند. مهران بهاری قتل های زنجیره ای را وحشیت نمی شناسد. خفه کردن جعفر پوینده و محمد مختاری از اعضای فعال کانون نویسندگان ایران که برای آزادی بیان مبارزه میکردند، از نظر بهاری ها وحشیت نیست. (من خوانندگان را دعوت می کنم برای آشنایی بیشتر و دقیقتر با وحشیت حکومت اسلامی به لینک داده شده که حکم دادگاه برلین در رابطه با ترور قاسملو و شرفکندی و همچنین اعترافات قاتلان پوینده و مختاری را در بر می گیرد مراجعه کنند.)¹³

پیداست از نظر مهران بهاری تجاوز به جوانان مردم در زندانهای جمهوری اسلامی، مثلا در کهریزک، خشونت نیست. و قطعا حجاب اجباری نیز از منظر بهاری ها خشونت به حساب نمی آید.

مهران بهاری برای اینکه شناسایی نشود و رد گم کند، آدرس غلط میدهد

مهران بهاری مینویسد: «روش و «متدولوژی» بکار رفته در این نوشته، با استفاده از اصطلاحات طبی است.»

یعنی با این «متدولوژی» میخواهد وانمود کند که «مهران باهارلی» با علم پزشکی آشناست، یعنی طبیب تشریف دارند! مهم نیست که ایشان طبیب تشریف دارند ویا مهندس و در تهران و یا کرج زندگی میکنند و یا درهر جهنم دره ای! این بازی ها دیگر کهنه شده و کارآیی خودش را از دست داده است. آقای مهران بهاری باید خودش را معرفی کند. دیگر کسی قبول نمیکند که در پشت نامهای مستعار علیه شخصیت‌های حقیقی شناخته شده تهمت بزنند و لجن پراکنی کنند و یا به سازمانهای سیاسی و فرهنگی مخالف جمهوری اسلامی توهین کنند!

محمد آزادگر - 04. یولی 2018 / ۱۳ تیر ۱۳۹۷

1- بهزاد کریمی را من بیش از چهل و پنج سال است که میشناسم وی از اولین فدایی ها و از رهبران فدائیان اکثریت وهم اکنون ار فعالان حزب چپ است که پیوسته از برابری ملل واقوام ساکن ایران و از آموزش به زبان مادری ملل ساکن ایران دفاع کرده وبه سیستم فدرالی در ایران باور دارد. و دهها مقاله در رابطه با مسئله ملی در ایران وآذربایجان نوشته است. محمد رضا شالگونی یکی از مارکسیتهای برجسته ایرانی واز رهبران سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر است که من از قبل از انقلاب ۱۳۵۷ از زندان اوین ایشان را می شناسم وبعد از انقلاب وجدا شدن از حزب توده ایران ۱۸-۱۹ سال هم در یک سازمان بودیم. شالگونی وراه کارگر از همان اول به مسئله ملی در ایران توجه داشته و پیوسته از حقوق ملی وشهروندی ملل و اقلیت های مذهبی دفاع کرده است.

آقای رضا دقتی عکاس و گزارشگر برجسته و شناخته شده جهانی ومدافع حقوق بشر است .
آقای ارسی را من خوب نمی شناسم ولی تا آنجا که من میدانم در طیف جبهه ملی قرار میگیرد. تنها وجه مشترک این چهار نفر تبریزی بودنشان است!

2- نیم قرن مبارزه - مروری بر مبارزه وفعالیت حزب دموکرات کردیستان ایران - عبدالله حسن زاده - مرداد ۱۳۷۴- اوت ۱۹۹۵ برگردان به فارسی : عیسی زورانی / صفحه ۱۱۳-۱۱۴

3- برای آشنایی بیشتر ومفصل تر با جبار باغچه بان به لینک داده شده نگاه کنید:

<https://docs.google.com/file/d/0Bx3oLcRc6mIRSzVXYIA2MHJKUHc/edit>

4- [توصیه هایی به اندیشمندان و نیروهای سیاسی دموکرات و چپ ملت فارس در ...](#)

5- <http://turk7000.blogfa.com/post/52>

6- <http://www.achiq.info/yazi%204/az%20dili%20memmed.htm>

7- <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=29719>

8- <http://www.achiq.org/m.hukumet/bername%20tf.htm>

9- <http://www.achiq.org/m.hukumet/meramname%20tf.htm>

10- <http://www.iranglobal.info/node/13852>

11- <http://www.siahkal.com/index/mid-col/be-yade-Rafiqh-Alireza-Nabdel.htm>

12- <http://ishiq.net/yaddast/18075>

13- https://ehterameazadi.blogspot.de/2015/11/blog-post_610.html